

امام حسن مجتبای (ع) و قرآن کریم

محمد مرادی



چکیده

این نوشته کوشیده است بر اساس منابع تفسیری اهل سنت، دیدگاه مفسران این طائفه را درباره شخصیت امام حسن مجتبی (ع) در حوزه مباحث تفسیری، گزارش، بررسی و تحلیل نماید. صلح امام مجتبی (ع)، دیدگاه آن حضرت درباره قرآن و چگونگی تفسیر آن، و سرانجام نوع تفسیر ایشان از آیات قرآن کریم، سه محور این نوشته است.

کلید واژه‌ها: امام حسن، صلح امام حسن، قرآن، تفسیر قرآن، نکته‌های تفسیری امام حسن و روش‌شناسی تفسیر.

مقدمه

امام حسن مجتبی (ع)، دومین امام معصوم، شخصیتی چندجانبه دارد. او از یک سو ریحانه و سبط گرامی پیامبر (ص) است،^۱ و از سوی دیگر، خود شخصیتی والا با جایگاهی ویژه در اندیشه و در میان امت اسلامی است. او واجد صفات پسندیده انسانی و خصلت‌های عالی است.^۲ او، هنگام عبادت و حضور در محضر خداوند، چنان بود که وقت پایان یافتن وضویش، چهره‌اش دگرگون می‌شد.^۳ زاهدترین شخص زمانش بود.^۴ همنشین درویشان و بیچارگان و هم سخن با آنان بود و با قرائت آیه‌ای از قرآن می‌فرمود: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ**

المستکبرین؛ خدا مستکبران را دوست ندارد.^۵ و در عین حال، چنان با عزت و وقار می زیست که گمان بد درباره اش می بردند و او رفتارش را عین ارجمندی و عزتی می دانست که خداوند در قرآن از آن یاد کرده است: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** (منافقون، ۸/۶۳)^۶

از سوی دیگر، او یکی از پنج شخصیت معروف کسا است که درباره آنان خداوند آیه نازل فرمود^۷ و آنان را از هر گونه آلودگی پاک معرفی کرد.^۸ به علاوه، او از کسانی است که خداوند با فرمان صریحی در قرآن کریم، دوستیشان را واجب کرده است.^۹ و سرانجام، او پنجمین خلیفه مسلمانان بود و در زمره خلفای راستین بشمار می رود.^{۱۰}

فرزند نخست فاطمه (س) در دوران پیامبر خدا (ص) به سال دوم و یا سوم هجرت، در مدینه به دنیا آمد، و به مدت هفت سال در کنار جد بزرگوارش پیامبر گرامی زیست و از وجود آن حضرت بهره برد، و پاره ای از حوادث آن دوران را از نزدیک دید، و از پیامبر خدا، حدیث و در تفسیر قرآن، مطالبی نقل کرده است.^{۱۱} رنج های پدر و مادرش را با تمام وجود مشاهده کرد و بلکه چشید. او در دوران زمامداری پدر بزرگوارش، در کنار پدر بود و تا زمان شهادت پدر، همواره بازوی او بشمار می رفت. او پس از امیرالمؤمنین (ع) به خلافت رسید، اما بی تحملی، موقعیت ناشناسی و دنیاگرایی مفرط یاران و سیاسی کاری افراطی دشمنش باعث شد که حکومت را به بنی امیه واگذارد. این حادثه، نقطه عطف تاریخ زندگی آن امام بزرگوار است، که مورخان و متکلمان درباره آن به تحلیل پرداخته اند.

این نوشته، گذرا، سه نکته مهم را درباره امام همام، و با محوریت قرآن و از نگاه مفسران مورد توجه قرار داده است:

۱. نگاه مفسران اهل سنت به صلح امام با معاویه، به مناسبت تفسیر آیاتی از قرآن که از صلح و جنگ میان مسلمانان سخن رفته است.
۲. نگاه امام (ع) به قرآن و چگونگی تفسیر آن.
۳. نکته های تفسیری آن حضرت و تحلیل دیدگاه های ایشان در این زمینه.

۱. مفسران اهل سنت و صلح امام حسن (ع)

برخی از مفسران، در وجه نامگذاری امام مجتبی (ع) به سید چنین گفته اند:

سَمَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ سَيِّدًا فِي قَوْلِهِ: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَ لَعَلَّ اللَّهَ يَصْلِحُ بِهِ بَيْنَ

فتنن عظیمین من المسلمین؛ حسن بن علی، بر اساس این فرموده پیامبر که گفته:
«این پسر، سید است و امید است که خداوند به وسیله او میان دو گروه بزرگ
مسلمانان، آشتی ایجاد کند»، سید نامیده شده است. ۱۲

فارغ از درستی و یا نادرستی سند این گفته، در میان منابع حدیثی، تاریخی و تفسیری
اهل سنت، از آن بسیار یاد شده است. به تاریخگذاری این حدیث، کمتر پرداخته شده و
به درستی تبیین نگردیده که آیا این گفته، بواقع از رسول خدا (ص) است و یا رخداد مصالحه
امام با معاویه، باعث شده که بنی امیه، برای تقویت پایه های حکومت خود، به ساخت و
نشر این دست از احادیث بپردازند، و خود را یکی از دو طائفة اسلامی معرفی کند که زمام
حکومت امت اسلامی را بر عهده گرفت. و یا حتی، پیروان امام مجتبی (ع) (برای جلوگیری
از فشار عناصر تندرو و پاسخگویی به آنان، چنین سخنی را به پیامبر نسبت داده اند. بر
اساس قواعد دانش رجال، کسانی از آن، به حدیث صحیح (= صحیح السند) یاد کرده اند. ۱۳
در منابع شیعی این حدیث در کتاب اعلام الهدی^{۱۴} مرحوم طبرسی (۵۴۸ ق) و بعد در
الطرائف^{۱۵} سید بن طاووس (۶۶۴ ق) و بعدها در کتابهایی همانند بحار الانوار مجلسی
(۱۱۱۱ ق) نقل شده، و در کتابهای متقدم تر شیعی از آن یاد نشده است. آنچه اکنون با
آن مواجهیم، وجود این گفته در اسناد تاریخی است که مورد استفاده مفسران قرار گرفته و
در ضمن تحلیل واقعه معاهده امام مجتبی (ع) با معاویه، به آن استناد می شود.

این حدیث را مؤلف تفسیر البحر المحیط به مناسبت تشریح معنای سید آورده است.
او، سید را به معنای بزرگوار، بردبار، کسی که خشم بر او چیره نمی شود، خوشخو،
پرهیزگار، شریف، اندیشمند دانا، راضی به قضای الهی، کسی که هم ردیفان و یا خویشانش
از او پیروی می کنند، توکل کننده، بلند همت، فاقد حسادت، کسی که در میان مردم در
کار خیر سرآمد است، مالکی که فرمانبری اش لازم است، مالک، رئیس، حکیم، و
سخاوتمند معنا کرده، و آن گاه این حدیث را آورده که:

السید من أعطی مالاً و رزق سماحاً، فادنی الفقراء و قلت شکایته فی الناس؛ سید،
کسی است که از مال و مکنّت برخوردار و روی خوش داشته باشد، به فقیران
نزدیک شود، و کم شکوه نماید. ۱۶

وی در ادامه افزوده است: سید، کسی است که کار نیکویش زیاد باشد و مردم از

آزارش در امان باشند. ۱۷ بر اساس این روایت، به پیامبر نسبت داده شده که امام حسن (ع) میان دو گروه از مسلمانان آشتی ایجاد می‌کند. این پیشگویی، البته، به سال ۴۱ هجری، جامه عمل پوشید و کشمکش‌های طولانی میان شیعیان امیرالمؤمنین و گروه معاویه، با این معاهده فروکش کرد.

مفسران، در تفسیر چندین آیه، به مناسبت، از معاهده امام حسن با معاویه سخن گفته و آن را تشریح کرده‌اند. از جمله، در تفسیر آیه *فمن عفا وأصلح فأجره علی الله* (شوری، ۴۲/۲۰) به اقدام سیاسی امام حسن (ع) اشاره کرده و گفته‌اند آیه، اشاره به قرارداد حسن بن علی با معاویه دارد. نوشته‌های مفسران در اشاراتشان به صلح امام، یکسان نیست. برخی به آن اشاره کرده و گذشته‌اند و برخی دیگر آن را دقیق‌تر کاویده و نکته‌های تأمل‌زرف و برانگیزی در بررسیشان اظهار کرده‌اند. محمد بن جزئی کلبی (۷۴۱ ق)، ضمن آنکه عمل امام را بیعت با معاویه خوانده، از آن، به اسقاط حق امام از جانب خود یاد کرده است: «وأسقط حق نفسه». و در بیان آن، گفته که بیعت، به این منظور انجام شد که امور مسلمانان به صلاح و درستی درآید و خون مسلمانان حفظ شود. «لیصلح أحوال المسلمین و یحقن دماءهم». و آنگاه حدیث یاد شده را از پیامبر (ص) نقل کرده که ایشان، با اشاره به حسن بن علی، فرمود: خداوند به وسیله این پسر، میان مسلمانان آشتی برقرار می‌کند. جزئی، در ادامه، آیه *ولمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما علیهم من سبیل* (شوری، ۴۱/۲۱) را هم اشاره به قیام امام حسین (ع) دانسته است. ۱۸

ابن عاشور (۱۲۹۶-۱۳۹۳ ق) هم همین نکته را درباره رفتار سیاسی امام مطرح کرده و تعبیر او به جای اسقاط حق، از حق خود گذشتن امام است. او چنین می‌نویسد:

انه تنازل عن حق الخلافة لجمع كلمة الأمة، و لإصلاح ذات البین؛ او به منظور

حفظ وحدت كلمة امت و اصلاح ذات البین، از حق خلافت خود چشم پوشید. ۱۹

این تحلیل و نظر، بدون هیچ تأویلی بیانگر این نکته است که این گروه از مفسران، خلافت را حق امام حسن (ع) می‌دانند، که بنا به مصالحی امام از آن چشم‌پوشی کرده است. چنین نگاهی به ماجرای صلح امام، که گذشت از حق حکومت، به منظور حفظ یگانگی امت و اصلاح میان مسلمانان، و جلوگیری از خونریزی، تلقی شده، شاید همان اشاره‌ای باشد که در سخنی از امام باقر (ع) رسیده است. ایشان، از کار امام حسن، به

بهترین عملی یاد کرده که خورشید بر آن پرتو افکنده است .

والله للذی صنعه الحسن بن علی (ع)، کان خیرا لهذه الأمة مما طلعت علیه الشمس؛ به خدا سوگند، کاری که حسن بن علی انجام داد، بهتر از همه چیزهایی است که خورشید بر آن طلوع می کند. ۲۰

امام باقر (ع) در این گفته، صلح امام مجتبی را دارای چنان اهمیتی برای اسلام و مسلمین قلمداد می کند که بر تمام دنیا برتری دارد. و بر این اساس، حکومت که ابزاری برای بر آوردن پاره ای ایده های انسانی و دینی است، در برابر یک عمل ارزشمندی که ابزار حکومت را بهتر از آن به انجام می رساند، بر حکومت ترجیح دارد. و امام دوم، آن را بر می گیرند. ابوالفداء اسماعیل بن کثیر (۷۷۴ق) مفسر نام آور دیگر، در تبیین ابعاد صلح میان دو گروه که یک سوی آن امام حسن (ع) و سوی دیگر آن معاویه است، آن را چنین توجیه کرده و گفته که خدا که با آیه و این طائفان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما (حجرات، ۹/۴۹) دستور به اصلاح میان دو گروه مسلمانان داده است. وی آن گاه از بخاری (۲۵۶ق) حدیث یاد شده را به عنوان حدیث صحیح نقل کرده که پیامبر (ص) روزی خطبه خواند و حسن بن علی همراه ایشان بود و با نگاهی به او و نگاهی به مردم، فرمود: خداوند به وسیله این پسر، میان دو گروه از امت آشتی برقرار می کند. آنگاه این مفسر ماجرای درگیری میان دو سپاه عراق و شام را یادآوری کرده و گفته که پس از جنگهای طولانی و حوادث هولناک، پیش بینی پیامبر تحقق یافت. ۲۱ همین مفسر، در تفسیر آیه و إذ قال ربک للملائكة إني جاعل فی الأرض خلیفة (بقره، ۳۰/۲) بحث مفصلی را در خلافت سیاسی و حکمرانی مطرح کرده و شقوق گوناگون مشروعیت یافتن خلافت را ذکر کرده و درباره کنار کشیدن از حکومت، و این که خلع ید حاکم از حکمرانی، جایز است یا خیر؟ در جواز آن به عمل امام حسن (ع) استناد کرده، و بعد با تصریح به اینکه کار حسن بن علی، از سر عذر صورت گرفته، بدون اشاره مستقیم به عدم جواز خلع ید از حکومت، گفته پیشین خود را پس گرفته است.

وقد عزل الحسن بن علی - رضی الله عنه - نفسه و سلم الأمر إلى معاویة، لکن هذا العذر. ۲۲

این دیدگاه ابن کثیر در معذور بودن امام مجتبی (ع) برای کناره گیری از حکومت و واگذاری آن به معاویه، و در نتیجه، عدم امکان استناد به آن در کناره گیری از حکومت، به

دلیل معذور بودن امام مجتبی از تداوم حکومت، نظری سنجیده و عالمانه است؛ چه اینکه روشن است در صورت مساعد بودن شرایط، امام مجتبی، هرگز امر مهمی چون حکومت را به شخصی فاقد صلاحیت رهبری اسلامی، واگذار نمی کرد. امام، تنها و بی سپاه ماند و تداوم درگیری جز به تباه شدن نیروهای انسانی و از میان رفتن هیمنه امت، و سست شدن ایمان مردم، و پامال شدن صلاح مسلمانان، و احیاناً سلطه قهرآلود بنی امیه بر امت، نتیجه ای در بر نداشت، و از این رو، امام گزینه ای را انتخاب کرد که صلاح امت در آن بود. امام خود در خطبه ای به شرایط پیش آمده، اشاره کرده و آن را توضیح داده است؛ آنجا که معاویه طی سخنرانی در حضور ایشان، ادعا کرد که «حسن ما را شایسته خلافت دید و خود را لایق چنین مقامی ندانست». ایشان در جواب معاویه، پس از یادآوری اوصاف خود و پدر و مادرش و نزدیکیشان به پیامبر (ص) در مباهله، نزول آیه تطهیر در حقشان و اخراج همه مسلمانان از مسجد و باقی گذاشتن آنها در آنجا، به صراحت فرمود:

فكذب معاوية، نحن أولى الناس بالناس في كتاب الله. فالله بيننا وبين من ظلمنا
 حقنا؛ معاوية دروغ می گوید، ما بر اساس کتاب خدا، شایسته ترین کس به این
 مقامیم. خداوند، داور میان ما و آن کسی است که در حق ما ستم کرده.

آنگاه امام به این مهم اشاره کرد که اگر در میان مردم شخص برتری وجود داشته باشد و مردم سراغ شخص دون پایه ای بروند، همواره رو به انحطاط خواهند رفت. در ادامه امام برای روشن کردن دقیق آنچه رخ داد، به تاریخ گذشته استناد می کند و به بی کسی پیامبر در مکه اشاره می نماید و اینکه پیامبر، به خاطر آن، ناگزیر شد به غار ثور پناه ببرد، و نیز به بی یاری پدرش در جنگ صفین و تمرد نیروها از فرمان امیرالمؤمنین و ناگزیری امام به تن دادن به حکمیت می پردازد، و سپس ماجرای خود و روی آوردن مردم را به معاویه شرح می دهد^{۲۳}. و در پایان، بیعتش را با معاویه، به خاطر اصلاح امور مسلمانان و جلوگیری از خونریزی معرفی می کند.^{۲۴}

نیز بر اساس گزارش ابو بکر جوزقی (۳۸۸ ق)، آمده که پس از انعقاد صلح، معاویه از امام درخواست کرد که برای مردم سخنرانی کند و ماجرای مصالحه را برای مردم شرح دهد. گویی معاویه انتظار داشت که از واگذاری قدرت به او، حقایقش را اثبات کند، و می خواست که چنین توهمی از زبان امام مجتبی (ع) بیان شود. امام برخاست و فرمود:

إِنَّ أَكْبَرَ الْكَيْسِ، التَّقَى، وَإِنَّ أَحْمَقَ الْحَمَقِ، الْفُجُورُ، وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي
 اختلفت فيه أنا و معاوية إِمَّا حَقٌّ أَمْ لِي كَانَ أَحَقَّ بِهِ، وَإِمَّا حَقٌّ كَانَ لِي فَتَرَكْتَهُ التَّمَّاسِ
 الصَّلَاحَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ، ثُمَّ قَالَ: وَ إِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فَتَنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حَيْثُ (انبیاء، ۲۱/
 ۱۱۱)؛ زیرک‌ترین آدمها، پرهیزگارترین آنهایند. و نادانترین نادانیها، هرزگی است.
 این چیزی که میان من و معاویه درباره آن اختلاف بود، حق کسی است که شایسته
 اوست. من آن را به خاطر مصلحت امت رها کردم. و آنگاه آیه را قرائت کرد: «من
 نمی دانم شاید آزمونی برای شما باشد و تا مدتی مایه برخورداری شود». ۲۵

و بدین ترتیب بود که امام در حضور مردم، به صراحت اعلام کرد برای صلاح امت، از
 حق خود چشم پوشیده است.

اما ماجرای صلح در تفسیر مفسران، به همین جا ختم نشده و به بازتاب های تصمیم
 امام به صلح را نیز گزارش کرده و تحلیل نموده اند. در پی آن قرارداد، برخی عناصر مارق
 و افراطی، و اکنش های عتاب آلودی به ساحت امام داشتند. آنجا که بعد از انعقاد قرارداد،
 کسانی به طعنه و یا از سر کینه، به امام مجتبی (ع) خطاب می کرده اند: «یا مسودّ وجوه
 المؤمنین» و «یا من اسودت وجوه المؤمنین»، این قطعه های حزن انگیز تاریخی هم از نگاه
 مفسران پنهان نمانده، و آنها را انعکاس و جوابهای امام را نیز بازتاب داده اند. ابن عاشور،
 از جامع ترمذی نقل کرده که شخصی، پس از قرارداد صلح، رو در روی حسن بن علی
 ایستاد و گفت: «اسودت وجوه المؤمنین، او یا مسودّ وجوه المؤمنین. امام، برای اقناع آن
 شخص، محترمانه به او جواب داد که:

خدا رحمتت کند، مرا سرزنش مکن، چه اینکه پیامبر خدا بنی امیه را دید که از منبرش
 بالا می روند، ناراحت شد، خداوند این آیه را نازل فرمود: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثُرَ (کوثر، ۱/۱۰۸)،
 نهی در بهشت است. و نیز این سوره را نازل فرمود: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا
 لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (قدر، ۱/۹۷-۹۸). بنی امیه حکومت را به دست می گیرند
 و مدت هزار ماه حکومت می کنند.

راوی می گوید ما حساب کردیم، دوران حکومت بنی امیه، همین مدت هزار ماه بود. ۲۷
 گفته شده که رؤیای پیامبر در صعود بنی امیه بر منبرش، برای آن حضرت، چنان سخت و
 دلگیر کننده بود که از زمانی که این خواب را دید، تا آخر عمر نخندید. ۲۸

دیگری، با ذکر این ماجرا درباره امام، و این که خداوند در عالم خواب، به منبر پیامبر رفتن بنی امیه همانند بوزینه‌ها را به وی نشان داد و سوره قدر را برای آن حضرت نازل فرمود که برتر از دوران حکومت بنی امیه است. ۲۹

همین مفسر، در تفسیر آیه و اذ قلنا لك ان ربك احاط بالناس و ما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس (اسراء، ۱۷/۶۰)، به خطبه امام مجتبی (ع) استناد کرده که درباره صلحش، به اشاره به این آیه فرمود: و ان ادرى لعله فتنة لكم و متاع الى حين (انبیاء، ۲۱/۱۱۱). یعنی، من نمی دانم، این، چه بسا این مایه آزمون و تا زمانی، بهره مندی باشد. ۳۰ بر اساس نقل مفسران، استناد امام به نزول سوره کوثر و قدر درباره جایگاه خود و در برابر، اعلام برتری این جایگاه بر زمانی که بنی امیه حکومت خواهند کرد، برای اعلام این مهم است که حکومت بنی امیه اگر چه هزار ماه یعنی قریب به یک قرن هم طول بکشد، ارزش ندارد و خاندان پیامبر اگر بر مصدر قدرت نباشند، دارای جایگاه ارزشمند خود هستند و مؤمنان نباید امور ظاهری همچون قدرت و حکومت را ملاک برتری قرار دهند، و ارزشمندی خاندان رسول خدا را از یاد ببرند.

البته برخی چنین تأویلی را برنتابیده و همه خلفا را مشمولان گفته امام ندانسته و گفته اند: عثمان و عمر بن عبد العزیز و معاویه، مشمول این رؤیا نیستند. ۳۱ و هزار ماه یاد شده، دورانی غیر از زمان حکومت بنی امیه است. برخی هم این مدت را منطبق با دوران حکومت بنی امیه ندانسته و آن را تا دوران مروان دانسته اند که با هزار ماه برابر است. ۳۲ شوکانی (۱۲۵۰ ق) از قاسم بن فضل آورده که وی بررسی کرده و زمان گفته شده در آیه را کاملاً منطبق با مدت زمان بنی امیه دانسته است. وی در ادامه، برای مخدوش جلوه دادن روایت، سخن ترمذی را نقل کرده که در طریق روایت امام حسن، شخصی به نام یوسف وجود دارد که ناشناخته است و بنابراین، سخنش را غیر قابل اعتماد و روایت مجهول است. اما او از ابن کثیر آورده که سخن ترمذی را نقض کرده و یوسف را شخصی شناخته شده معرفی کرده است، ولی نظر دیگرانی را مطرح که حدیث را منکر و غیر قابل اعتنا می دانند. شوکانی در ادامه، با نقل اقوال دیگر، مدت یاد شده را ۹۲ سال دانسته که با مدت گفته شده در آیه منطبق نیست. ۳۳ و هبه زحیلی هم خبر را نقل و در پایان تنها به این بسنده کرده که این حدیث غریب و منکر است. ۳۴ قرطبی هم همین نظر را ابراز داشته است. ۳۵

بدین ترتیب، ملاحظه می شود که مفسران تلاش کرده اند پاسخ نقل شده از امام مجتبی را به خرده گیری ها درباره واگذاری حکومت به معاویه، مخدوش نشان دهند.

به راستی این تکاپوها از سوی مفسران در نقد و بررسی این حدیث برای چیست؟ آنان بارد و تضعیف و یا قبول این روایت در صدد اثبات و یا نفی چه چیزی هستند؟ چه مشکلی وجود دارد که آنان می کوشند آن را برطرف کنند؟ روشن است که مفسران یاد شده، با این نقد و تفسیر و تحلیلها، بر آند تا عیار این گفته امام مجتبی (ع) را به دست آورند. برخی در پی آند تا با اثبات آن، سخن امام مجتبی را منطبق با واقعیت دانسته و دوران حکومت بنی امیه را سراسر نادرست بشمارند، و کسانی هم، در صددند تا از حاکمان بنی امیه کسانی را استثنا نمایند. و دیگری بر آند تا با خدشه وارد کردن بر سند حدیث، ساحت امام را از چنان سخنی که مطابق با واقع نیست، پاک بدانند و هزار ماه قرآن را نه دوران حکومت بنی امیه که دوران دیگری معرفی کنند. در هر صورت، ابن کثیر هم از جمله کسانی است که حدیث را تلقی به قبول نکرده و آن را منکر شمرده و دلایلی هم برای منکر بودن آن ذکر کرده و با ذکر جزئیاتی، آن را تجزیه و تحلیل نموده و نوشته، معاویه بن ابی سفیان در سال چهارم هجری حکومت را از حسن بن علی گرفت و آن سال را عام الجماعة می نامند و مدت حکمرانی بنی امیه ۹۲ سال بود و این، بیش از هزار ماه است که در حدیث، به آن اشاره شده است. هزار ماه، معادل ۸۳ سال و چهار ماه است. اما این مفسر به راحتی هم از آن نگذشته و توجیهی دیگر را برای محاسبه قاسم بر شمرده که درست در می آید، و آن این است که قاسم بن فضل، از دوران حکومت بنی امیه حکومت عبدالله بن زبیر را که به مدت نه سال بر بخش قابل توجهی از سرزمین های اسلامی بخصوص مکه و مدینه، حکمرانی کرد، کم کرده، و بنابراین، حرف او مقرون به صحت می شود. ۲۶

فارغ از تطبیق محتوای حدیث با زمان حکومت بنی امیه، و عدم تطبیق آن، تلاش مفسران برای طرح آن در تفسیر، و نقد و بررسی اش، و آوردن آن در رد کسانی که صلح امام مجتبی را نادرست می شمردند، خود حاکی از توجه مفسران یاد شده به موضوع توهین پاره ای از عناصر تندرو و افراطی است.

بر اساس آنچه گفته آمد، مفسران اهل سنت در ذیل چند آیه، موضوع صلح امام مجتبی (ع) و پیامدهای آن را بررسی و تحلیل کرده اند. آنان در عین این که آن را مطابق با پیشگویی پیامبر

خدا دانسته‌اند، نوعی جهتگیری به سود معاویه در آن به چشم می‌خورد، و در عین حال، نتوانسته‌اند این واقعیت را کتمان کنند که آنچه اتفاق افتاد، از سر اضطرار و ناچاری و بنا به مصلحت‌سنجی به سود امت و جلوگیری از خونریزی بود. به دیگر سخن، اختلاف در میان امت، و شمشیرهای کشیده در میان آنها، چیزی نبود که از نگاه نیزبین امام پنهان بماند، و از این رو، آن حادثه، از سر ناچاری و با در نظر داشت مصالح عالی امت صورت گرفت. و اگر آن تصمیمی که امام گرفت، عمل نشده بود، کشتار، کینه‌جویی پایان‌ناپذیر و کشمکش بیهوده داخلی ادامه می‌یافت، بی آنکه سودی عاید امت و اسلام شود.

نکته دیگر اینکه مفسران، نتوانسته‌اند از این خبر نیز بگذرند که گفته شده امام حسن (ع) در جواب طعن زندگان به خود، به رؤیای پیامبر استناد کرده که بوزینگان بر منبرش جست و خیز می‌کرده‌اند و از آن، به سیطره بنی امیه بر سرنوشت امت تعبیر شده که صدها ماه طول می‌کشد، و خداوند در برابر آن، شی‌را نصیب خاندانش کرده که با کل مدت حکمرانی بنی امیه برابری می‌کند، و بلکه برتر از آن دوران است.

۲. امام مجتبی (ع) و قرآن و تفسیر آن

امام مجتبی (ع) که در دامن پیامبر (ص) و خانه وحی پرورش یافت، علاوه بر داشتن علم موهوب، از دانش بی‌پایان پدر نیز بهره برد. اما به رغم این، از آن امام بزرگوار، به نسبت حضوری که در کنار پیامبر خدا و پدر گرامیش داشت، کم حدیث نقل گردیده و در این میان، از سخنان و کلمات نقل شده از ایشان، به آن دسته از احادیث که در صدد تبیین جایگاه قرآن و تفسیر آن است، کمتر توجه شده است. اگر چه در چند دهه اخیر، چند کتاب از مجموع سخنان آن حضرت با عنوانهای کلمة الامام الحسن (ع)،^{۳۷} الالفین فی احادیث الحسن و الحسين،^{۳۸} بلاغة الامامین الحسن و الحسين،^{۳۹} سخنان امام حسن مجتبی (ع)،^{۴۰} فرهنگ سخنان امام حسن (ع)،^{۴۱} مجموعه‌هایی فراهم آمده، اما هم به نسبت اندک است و هم کمتر به محتوای آنها و نوع نگرش امام به قرآن و آیات آن، پرداخته شده است. در این بخش، در حد گنجایش این مقال، گذرا نگاهی شده به کلمات آن حضرت درباره قرآن و چگونگی تفسیر قرآن و در ادامه، به چند نکته تفسیری آن حضرت اشاره شده است. این تلاش، اگر چه ناچیز است، اما امید است آغاز راهی باشد برای کاوشی بهتر و

عمیق تر در گفته های امام مجتبی (ع) در همه آنچه در سخنان ایشان آمده است .

سخنان امام مجتبی (ع) را درباره قرآن کریم ، می توان به چند دسته تقسیم کرد : برخی در توصیف قرآن ، بخشی پیرامون آداب آن ، پاره ای دیگر در علوم قرآن و تعدادی هم در تفسیر این کتاب آسمانی است . گفتنی است : احادیثی هم در رابطه با تعامل امام با قرآن و عمل و پابندی ایشان به این کتاب آسمانی است .

تعهد امام مجتبی (ع) به قرآن

بیش از هر چیز لازم است به احادیثی اشاره شود که بازتاب دهنده تعامل امام مجتبی (ع) با قرآن است . بر اساس نقلها ، امام مجتبی (ع) از کسانی است که در عمل به قرآن کریم ، پیشگام مؤمنان است ، و خود پیش از دیگران ، به آن پابند و تابع آن بوده است . در خبر است که عصام بن مصطلق گفته : وارد مدینه شدم ، چشمم به حسن بن علی افتاد ، به خاطر کینه ای که از پدرش داشتم ، حسد در دلم شعله کشید ، به او گفتم : تو پسر علی بن ابی طالبی ؟ جواب داد : آری . من تا می توانستم به او و پدرش بد و بیراه گفتم . او مهربانانه نگاه محبت آمیزی به من کرد و گفت : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . خذ العفو ، و أمر بالعرف ، و أعرض عن الجاهلین تا فإذا هم مبصرون (اعراف، ۱۹۹/۷-۲۰۱) را خواند .^{۴۲} و در ادامه به من گفت : راحت باش ، برای تو و خودم ، از خداوند درخواست آمرزش می کنم . اگر از ما کمک بخواهی ، کمکت می کنیم . و اگر یاری بطلبی ، بهره مندت می سازیم . و اگر از ما درخواست راهنمایی کنی ، راهنمایی ات می کنیم . عصام می گوید : به خاطر زیاده روی که در ناسزاگویی به ایشان کرده بودم ، پشیمان شدم . ایشان این آیه را برایم خواند : لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو أرحم الراحمین (یوسف، ۹۲/۱۲) و آنگاه از من پرسید : شامی هستی ؟ گفتم : آری . فرمود : غریزه ای در تو هست که از اخزم^{۴۳} می شناسم . خدا تو را زنده نگه دارد و شاد گرداند و عافیت دهد و یاریت کناد . خواسته ها و مشکلاتت را با ما در میان بگذار ، آنگاه خواهی دید که برتر از آئیم که گمان می بری . ان شاء الله .

عصام می گوید : زمین با همه گنجایشش ، برایم تنگ شد و دلم می خواست که به زمین فرو بروم . آنگاه از ایشان درخواست پناه کردم ، و اکنون در روی زمین کسی محبوبتر از او و پدرش برایم نیست .^{۴۴}

بر اساس این روایت ، که برخی آن را درباره امام حسین (ع) هم نقل کرده اند ،^{۴۵} امام در

برابر یک کینه جو و ناسزاگویی به خود و پدر بزرگوارش، با استناد به آیه ای از قرآن کریم، از خطای او در می گذرد، و زمانی که او را شرمندۀ خود می بیند، با استناد به آیه دیگری از قرآن، ملامت را نسبت به وی، معفو می شمارد و اعلام می کند خدا او را آمرزیده است. و گامی مهم تر به سوی او بر می دارد و می خواهد که مشکلاتش را نیز با ایشان در میان بگذارد، و سرانجام، رفتار امام بر اساس قرآن، چنان آن شخص کینه جو را علاقه مند به امام می کند که محبوب تر از امام برایش کسی در زمین نیست.

در روایتی دیگر بنا به نقل زمخشری (۵۳۷ ق) در تفسیر آیه: بسم الله مجریها و مرسیها (مرد، ۲۱/۱۱) آمده حسن بن علی شخصی را دید هنگام سوار شدن به چارپایش، سبحان الذی سختر لنا هذا (زخرف، ۱۳/۴۳) را می خواند، به او فرمود: این به شما دستور داده شده؟ آن شخص جواب داد: پس برای این وضع، چه فرمانی داده شده است؟ فرمود: این تذکروا نعمة ربکم. زمخشری، در ادامه، و در توجیه اقدام امام، نوشته است: آن شخص از حمد خدا غافل شده بود، حسن بن علی او را متوجه کرد. و این از مراعات آداب الهی از سوی آنان و مراقبت از آداب دقیق و خوب سرچشمه می گرفت. خداوند ما را از اقتدا کنندگان به آنان و از کسانی که به روش آنان سلوک می کنند، قرار دهد. ۴۶

آنچه امام مجتبی (ع) درباره ذکر تسبیح هنگام سوار شدن شخص بر مرکبش انجام داد، همانا توصیه به عملی بهتر، بر اساس فراز دیگری از همان آیه ای است که در آن ذکر سبحان الذی سختر لنا هذا آمده است. ظاهر آیه چنین است که خداوند از آفریدگاری خود سخن گفته و برای نمونه از کشتی و چارپایان یاد کرده که انسانها بر آنها سوار می شوند. این یادآوری به منظور تذکر یاد خدا انجام گرفته، و از جمله یاد خدا برای سواره گفتن سبحان الذی... است. آن شخص، فراز پیشین را از یاد برده بود، امام به او یاد آوری کرد که ابتدا باید به یاد نعمت خدا بود و آنگاه سبحان الذی سختر لنا هذا گفت.

این روایت را طبری به گونه دیگری آورده است. وی می نویسد: حسن بن علی مردی را دید که بر چارپایش سوار می شود و می گوید: سبحان الذی سختر لنا هذا. به آن شخص فرمود: به شما دستور داده شده چنین بگویید؟ آن شخص گفت: پس چگونه بگویم؟ ایشان فرمود: می گویی: الحمد لله الذی هدانا للإسلام، الحمد لله الذی من علينا بمحمد علیه الصلاة والسلام؛ حمد از آن خدایی است که ما را به اسلام رهنمون ساخت. حمد از آن

خدایی است که به خاطر بعثت محمد - صلوات و درود بر او - بر ما منت گذاشت. و در ادامه فرمود: آن گاه می گویی: سبحان الذی سخر لنا هذا ۴۷. این روایت طبری احتمال دارد که تفصیل روایتی باشد که زمخشری نقل کرده است؛ چه این که در این روایت هم اشاره به حمد خدا و آنگاه به ذکر سبحان الله شده است. و احتمال هم دارد روایت دیگری باشد که امام به شخص دیگری و به گونه دیگری گفته باشد.

روایتی هم از ادب امام مجتبی (ع) هنگام نماز یاد کرده و در آن تصریح شده آن حضرت این ادب را از قرآن آموخته است. در روایت آمده که ایشان وقتی به نماز می ایستاد، بهترین لباسش را می پوشید، به ایشان اعتراض شد، فرمود:

ان الله جميل يحب الجمال، فأتجمل لرتی؛ خداوند زیبا است و زیبا را دوست دارد. من خود را برای خدا می آرایم.

و آنگاه این آیه را خواند:

یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد (اعراف، ۴۱/۷)؛ ای انسانها زیورهای خود را در

هر مسجدی برگزید. ۴۸.

در خبر دیگری آمده که اصبع بن نباته گفته است، حسن بن علی بیمار بود، من و علی (ع) به عیادت او رفتیم، امام علی به ایشان گفت: ای پسر رسول خدا چطوری؟ ایشان جواب داد: به فضل خدا خوبم. امام علی فرمود: ان شاء الله همین طور است. بعد امام حسن (ع) درخواست کرد که بلندش کنند. امیرمؤمنان او را بلند کرد و به سینه اش تکیه داد، آنگاه امام حسن گفت: از جدم رسول خدا شنیدم که می فرمود: پسر من، واجبات خدا را انجام بده، تا از عابدترین بندگان خدا باشی. قناعت پیشه کن تا بی نیازترین شخص باشی. پسر من در بهشت درختی هست به نام بلوی که اهل بلا را نزد آن می آورند و میزان و حساب و کتابی برایشان بر پا نمی شود. و مانند باران برایشان پاداش ریخته می شود. آنگاه پیامبر این آیه را خواند: **إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** (زمر، ۱۰/۳۹).

بازگویی سخن پیامبر از سوی امام مجتبی (ع)، در بستر بیماری و در حضور پدر، و نیز یادآوری آیه یاد شده از ایشان، بیانگر این است که آنچه برای امام اتفاق افتاده و او را به بستر بیماری کشانده، ایشان آن را خیر دانسته و در برابر آن، شکیبایی کرده و در نتیجه، در انتظار پاداش بی حساب و عده داده شده است.

و نیز از آن حضرت نقل است که، آن حضرت به مردم توصیه کرده هر گاه در تلاوت قرآن، به یا ایها الذین آمنوا رسیدید، ذکر لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ بگویند. ۵۰

اینها نمونه‌هایی از رفتار قرآنی امام مجتبی (ع) است. چنین تعهد و دلبستگی به کلام خدا و باور و عمل به آن است که ولی خدا را در مقامی شایسته می‌نشانند و او را به مثابه منبع دین و در ردیف کتاب خدا به شمار می‌آورد و کلام و رفتارش حجت می‌شود.

جایگاه قرآن در نگاه امام مجتبی (ع)

از امام مجتبی (ع) سخنانی نغز درباره قرآن کریم نقل شده که تأمل و دقت در آنها، نگاه به این کتاب را عمق می‌بخشد، و جایگاه و نقش این کتاب عزیز را روشن می‌کند. ایشان، قرآن را چنین معرفی می‌کند:

ما بقى فى الدنيا بقية غير هذا القرآن، فاتخذوها اماما يدلکم على هداکم. و ان
 أحقّ الناس من عمل به و ان لم يحفظه، و أبعدهم من لم يعمل به و ان كان
 يقرأ؛ هیچ چیز ماندگاری در دنیا غیر از قرآن نیست، پس آن را پیشوای خود قرار
 دهید تا شما را به راهتان رهنمون شود. سزاوارترین‌ها به آن، کسانی‌اند که به آن
 عمل می‌کنند؛ اگر چه حفظش نکنند، و دورترین‌ها به آن، کسانی‌اند که به آن
 عمل نکنند؛ هر چند آن را بخوانند. ۵۱

تعبیر «تنها ماندگار از امور دنیا» حکایت از نکته‌ای بنیادین دارد. این که همه چیز و همه کس از دنیا رخت بر می‌بندد، یقینی و قطعی است، اما از این میان استثنا کردن قرآن، چه معنایی دارد؟ این استثنا، می‌تواند به حوادثی اشاره داشته باشد که برای خاندان رسالت و شخص رسول خدا رخ می‌دهد. رسول خدا و خاندانش بر اساس جریان سنت الهی درباره هر موجود زمینی زنده، از دنیا رخت بر می‌بندند، و آنچه باقی خواهد ماند، آموزه‌هایی است که از آنان باقی می‌ماند. در میان این آموزه‌ها، آموزه‌های قرآن کریم رتبه نخست را داراست. با حضور پیامبر (ص)، او بود که وحی و قرآن را فرامی‌گرفت و به مردمان می‌آموخت و از آن حفاظت می‌کرد. به دیگر سخن، بودن او، مایه نزول وحی و فرود فرشتگان برای انتقال آموزه‌های آسمانی بود، اما پس از او، این ارتباط گسسته می‌شد، و آنچه در زمان او نازل شده، باقی می‌ماند، و این بار نقش آن، متفاوت‌تر از پیش می‌شود. این بار، قرآن

است که باید از سنت نبوی هم پاسداری کند و آن را از هر گونه تغییر و دگرگونی محافظت نماید. پیشتر، پیامبر (ص) بود که زمینه نزول وحی را فراهم می آورد و از آن نگهبانی می کرد و منتشرش می کرد، اما با رحلت پیامبر، این قرآن است که هم حافظ خود است و هم حافظ میراث نبوی. از این رو است که در ادامه، امام، فرمان می دهد که باید قرآن، امام و پیشوا گرفته شود. این فرمان، در حقیقت نتیجه آن باور به ماندگاری قرآن است. یعنی حال که کتاب خدا می ماند و هر چه غیر آن، رفتنی است، پس قرآن را امامتان قرار دهید و در پی آن باشید. این سفارش، می تواند اشاره به همان نکته کلیدی باشد که پیامبر خدا (ص) در جاهای گوناگون و به مناسبت های مختلف و در حوادث متفاوت، تکرار می کرد که: من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترتم. ۵۲ آن حضرت، در بیان این مهم، بر این نکته هم تأکید می کرد که کتاب خدا، مهمترین آن دو یادگار است.

اما، به راستی پیشوایی و امامت کتاب، چه معنایی دارد؟ از امامت، پیشوایی یک شخص و الگو بودن او و زمامداری و تدبیر کردن و چرخاندن امور، به ذهن متبادر می شود. امام، انسانی است که باید از او پیروی کرد و او نقش یک راهبر و پیشوا را در هدایت جامعه به عهده دارد و امور را سامان می دهد و به فرجام می رساند. امامت، امر عینی خارجی نیست. بلکه، امری است که از مجموعه کارها و عملکردها و نقشهای یک شخص و یا یک چیز، انتزاع می شود، و غالباً به دلیل ماهیت کارکرد امام و رهبر، درباره انسان به کار می رود. بر اساس همان کارکرد خارجی عینی، درباره چیزهایی که آن نقش عینی خارجی را داشته باشند، به کار می رود. در این صورت، امامت قرآن، یعنی ایفای نقش راهبری از سوی این کتاب، و چون این کتاب، زبان و اراده و قدرت امر و نهی که از لوازم پیشوایی است، ندارد، امامت آن، یعنی پیروی از دستوراتی که در آن آمده است. امامت آن، یعنی او را در تدبیر امور ملاک قرار دادن، و او را شاخص عمل و میزان درستی عقیده گرفتن. بر همین اساس، قرآن، مبنای درستی هر چیز و از جمله معیار سنجش حدیث نیز هست. امام قرار دادن قرآن، یعنی پس از رسول خدا، در زمانی که وحی قطع شده، محصول وحی، یعنی قرآن باید نقش راهبری امت را عهده دار باشد و همگان بر اساس رهنمودهای آن حرکت کنند. بر اساس همین کتاب است که اهل بیت پیامبر هم در جایگاه خود قرار می گیرند و در کنار قرآن، و با تفسیر آن، نقش خود ایفا می نمایند.

شایان توجه است که امام در معرفی امامت قرآن، امام بودن آن را منحصر به این جهان نمی‌داند، بلکه آن را بر تمامی مراحل زندگی انسان مؤمن، در دنیا و آخرت، جاری می‌داند. از این رو است که در کلام دیگری فرموده است:

ان هذا القرآن، یجیء یوم القيامة قائدا و سائقا یقود قوما الی الجنة أحلوا حلاله و حرّموا حرامه، و آمنوا بمتشابهه و یسوق قوما الی النار ضعیفوا حدوده و أحكامه و استحلوا محارمه؛ این قرآن، روز قیامت می‌آید و رهبری می‌کند. گروهی را که حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام شمردند و به متشابه آن ایمان آوردند، به سوی بهشت راهنمایی می‌کند، و گروهی دیگر را که حدود و احکام قرآن را ضایع کردند و حرامهایش را حلال شمردند، به سوی جهنم می‌برد. ۵۳

بر اساس این فرموده امام مجتبی (ع)، قرآن کتابی است، که شایستگان به آن، کسانی‌اند که به آن پابند باشند و به آن عمل نمایند و ناشایستگان به آن، افرادی هستند که تعهدی به آن نداشته باشند؛ هر چند در خواندن آن کوتاهی نکنند. کتابی است که پیشوای انسان مؤمن است و او را به سر منزل رستگاری راهنمایی می‌کند. ملاک سنجش امور است. تنها ماندگار در دنیا است و از این رو، لازم است که سرلوحه همه امور قرار گیرد. بر اساس گفته دیگری از امام مجتبی (ع)، قرآن چراغ هدایت و شفای بیماری دل است. چراغ هدایت و دارو و درمان بودن قرآن، بیان دیگری از همان نقش امامت و پیشوایی این کتاب است. امام فرموده است:

ان هذا القرآن، فیه مصابیح النور، و شفاء الصدور، فلیجل جلاله بضوته و لیلحم الصفة فکوه، فإن التفكير حياة القلب البصیر، كما یمشی المستیر فی الظلمات بالنور؛ این قرآن، چراغ‌های نور است و مایه درمان بیماری دلها. پس جلادهنده باید با نور آن جلا دهد، و صفت قرآن را به اندیشه‌اش پیوند زند، که اندیشه، مایه زنده شدن دل بینا است، همانگونه که در تاریکی‌ها، رهرو در پی نور است. ۵۴

این روایت نیز در منابعی چون کافی، از پیامبر و امام صادق (ع) نقل شده است. ۵۵

امام مجتبی (ع) و تفسیر قرآن

در میان سخنان منسوب به امام دوم (ع)، تعبیری نقل شده که حاکی از حساس بودن تفسیر کتاب خدا و اشاره به ملاک و مبنای آن، و نیز میزان درستی و نادرستی آن است. از

امام مجتبیٰ (ع) نقل شده که در تفسیر کلام خدا، فرموده است اگر کسی بدون دانش لازم، قرآن را تفسیر کند، اگر چه اتفاقاً درست هم باشد، به خطا رفته است.
من قال فی القرآن برأیه فأصاب، فقد أخطأ. ۵۶

این خبر را دیلمی در کتاب ارشاد القلوب از امام مجتبیٰ (ع) نقل کرده است. اما در منابع دیگر، اعم از شیعه و سنی، این روایت به پیامبر منسوب است. احتمالاً خطای در تنظیم اخبار پیامبر و امام حسن، که در کتاب دیلمی، به دنبال هم نقل شده‌اند، باعث چنین نسبتی شده باشد. البته این احتمال دور از ذهن نیست که دیلمی کتابی در اختیار داشته و در آن، این خبر را امام مجتبیٰ (ع) از جد بزرگوارش، پیامبر خدا (ص)، نقل کرده، و خبر در نقل، به خود آن حضرت نسبت داده شده است. اما با توجه به اینکه دیلمی در قرن هشتم می‌زیسته و اولین بار این خبر در کتاب او آمده، احتمال اشتباه در انتساب خبر، بیشتر از صحت آن است. در هر صورت، از آنجایی که نکته مهمی در این روایت وجود دارد، مناسب است که منظور آن بررسی و کاویده شود.

اگر منظور از تدبیر در آیات قرآن، رسیدن به حقیقت معنا و اراده جدی و یا حتی استعمالی گوینده باشد، خواننده توانسته به هر صورت ممکن، هر چند بدون داشتن ابزار لازم، آن را به دست آورد. مگر غیر از دستیابی به حقیقت معنا، چه منظوری در کلام هست که مفسر باید حتماً، علاوه بر کشف معنا، به دنبال آن منظور نیز باشد؟ واقعیت این است که بر اساس شواهد و قراین موجود در خود قرآن کریم و دیگر منابع دینی، غرض از تدبیر در قرآن، رسیدن به حقیقت معنا و پابندی به آن است. نهی شدید از تفسیر به رأی، نیز برای پرهیز دادن از انتخاب شیوه‌ای است که انسان را در برداشت از قرآن، به مقصود نمی‌رساند. بنابراین، منظور از تدبیر، دریافت حقیقت است و بس.

بیش و پیش از هر سخنی، باید به این نکته اشاره شود که حدیث یاد شده، تنها به یک فرض اشاره کرده است، اما این فرض چند در صد از صورت مسأله تفسیر است که ممکن است، اتفاق بیفتد؟ واقعیت این است که این فرض، به دلیل رویکرد زیاد به تفسیر کلام خدا، از اهمیت بالایی برخوردار است. ممکن است این فرض بسیار کم اتفاق بیفتد، اما موضوع از چنان اهمیت بالایی برخوردار است و خطیر، که هشدار به آن، لازم بوده است. فرض این است: کسی بدون داشتن دانش لازم، بتواند به حقیقت کلام خدا راه یابد، و آن

را به دست آورد، خطا کرده است. هم شارحان حدیث و هم مفسران به دلیل نهی شدیدی که در این کلام از تفسیر وجود دارد، ناگزیر شده‌اند توضیحی درباره آن ارائه کنند.

برخی آن را صرفاً نوعی سخت‌گیری برای جلوگیری از تفسیر دلخواه معرفی کرده‌اند. ۵۷ نخستین مفسر بزرگ، طبری (۳۱۰ ق) بر اساس ظاهر این روایت، سخن گفتن درباره قرآن را که مطابق با نظر خداوند هم باشد، در صورت عالمانه نبودن خطا دانسته است. وی معتقد است مفسری که ناآگاهانه سخنی را به خدا نسبت دهد، گناهکار است. ۵۸ در میان مفسران مدرسه غرب اسلامی، ابن عطیه (۵۴۶ ق)، قرطبی (۶۷۱ ق) و ابوحیان (۷۴۵ ق) درباره آن تقریباً یک نظرند. گویی سخن اصلی از ابن عطیه است که آن را سخن گفتن در آموزه‌های قرآن با رأی و نظر شخصی، بدون نظر داشت اصول و قواعد فهم دانسته است. ۵۹ و قرطبی اندکی تفصیل داده و ابوحیان هم گفته قرطبی را در تفسیرش منعکس کرده است. ۶۰ قرطبی گفته است، حرفی که در تفسیر قرآن، از روی هوس زده شود، و از پیشوایان تفسیر اخذ نشود، خطا است. و دلیل آن را چنین بیان کرده است که چون از قرآن حکمی صادر شده که مفسر از ریشه و اساس آن اطلاعی ندارد و به اثر و نقل متکی نیست، خطا است. ۶۱ این مفسر تأکید کرده که هر کس بر اساس خطورات ذهنی و بی دلیل و بدون اتکای به اصول، چیزی از قرآن بگوید، خطا کرده است. ۶۲ کسانی هم آن را طی کردن بیراهه دانسته‌اند، که مأمور به آن نبوده‌اند و بدون داشتن دانش لازم خود را به تکلف انداخته‌اند. گفته‌اند تفسیر، دری دارد که باید از آن وارد شد، و جز آن پذیرفته نیست. این دسته از صاحب نظران، چنین کاری را مشابه قضاوت قاضی می‌دانند که ناآگاهانه ولی اتفاقاً درست قضاوت کند، که عذاب اخروی دارد و چنین قاضی جهنمی می‌شود. ۶۳

مشابه همین سخن را مفسر دیگری گفته که تفسیر بدون دانش لازم، طی کردن راه خطا است و بر مفسر است که برای تفسیر قرآن از راهش وارد شود. ۶۴ نظر دیگر این است که بدون دلیل و استدلال سخن گفتن درباره قرآن، از موارد خطای در تفسیری است که با واقع منطبق باشد. ۶۵

برخی گفته‌اند منظور این است که مفسری بدون توجه به قواعد زبانی و اصول فهم متن، به تفسیر قرآن اقدام کند، و روش درستی را به کار نبرد. راه درست این است که چنین مهمی به اهلش سپرده شود. ۶۶ همین نویسنده در ادامه افزوده که شخصی که بدون اطلاع

از اصول و فروع، نظر بدهد و اتفاقاً نظرش مطابق با واقع شود، خاطی است. چون چنین نظری صرف یک اتفاق است و شاهی برای آن وجود ندارد. ۶۷

از تأمل و درنگ در این گفته‌ها این نکته به دست می‌آید که مفسران، گویی دریافت حقیقت معنا را از راهی خاص درست می‌دانند. یعنی تفسیر کلام خدا، وقتی پذیرفته است که به صورت روشمند باشد. این تحلیل، در لابه لای گفته شارحان حدیث بصراحت آمده است. آنجا که گفته شده، چون مفسر از اصل و اساس تفسیر به دست آمده خیر نداشته، سخن او نمی‌تواند قابل قبول باشد و همچنین چون راه درست طی نشده، پس دستاورد مفسر قابل قبول نیست. مفسر در تلاش برای رسیدن به حقیقت معنا باید از روش مناسبی استفاده کند و از اصول و اساس تفسیر خبردار باشد. در غیر این صورت، سخن او حجت نیست. یعنی سخنی که بدون داشتن پشتوانه علمی، ارائه شود نمی‌توان آن را به خدا نسبت داد.

جمع بندی تحلیلیها و نظریه‌های پیش گفته را می‌توان در گفته علامه طباطبایی یافت. این مفسر، در تشریح «تفسیر به رأی»، تصریح کرده که تفسیر به رأی، یعنی تفسیر ناروشمند. وی در توضیح بیشتر نظرش، تصریح کرده که تفسیر به رأی، به کشف معنا مربوط است و نه مطلب به دست آمده. ۶۸ این مفسر، برای دیدگاه خود دو مؤید روایی و تاریخی ذکر کرده است: یکی همین فرموده پیامبر که: «من تکلم فی القرآن برأیه فأصاب، فقد أخطأ». این مفسر در ادامه افزوده که حکم به خطا بودن تفسیر بر فرض منطبق با واقع بودن، جز در ناروشمندی در تفسیر، ممکن نیست. وی برای تأیید این نکته، این گفته را شاهد آورده که «إن أصاب لم یوجر؛ اگر با واقع مطابق هم باشد، بی پاداش است. و مؤید دوم، گزاره‌های تاریخی مربوط به جمع نشدن قرآن کریم در یک کتاب در زمان نزول و پراکنده بودن آن است، که اگر کسی در آن حالت قرآن را تفسیر می‌کرد، به دلیل عدم احاطه به کل قرآن، مایه فهم نادرست می‌شد. ۶۹

بنابراین، بر فرض صحت سندی روایت یاد شده، این خبر در صدد هشدار به نااهلان و فاقدان شایستگی لازم برای تفسیر است، که مبادا بدون داشتن صلاحیت و اهلیت لازم به شرح کلام خدا پرداخته شود. به بیانی دیگر می‌توان چنین گفت که این گفته، بر حذر داشتن کسانی است که توان و اهلیت لازم را برای تفسیر ندارند، و اقدامشان به تفسیر، در حقیقت راه را برای سوء استفاده از این کتاب باز می‌کند. پیامبر با این فرموده، در صدد

جلوگیری از سوء استفاده و بستن راه هرج و مرج در تفسیر و برداشت از کتاب خدا بوده است، تا مبادا هر کسی بر اساس هوس، هر چه دلخواهش بود، به این کتاب نسبت دهد. و برداشت خود را وحی و کلام خدا معرفی کند. با این نگاه، آن کسی شایسته پرداختن به تفسیر کتاب خدا است، که شایستگی و دانش و هنر لازم را داشته باشد. نیز می تواند به این نکته اشاره داشته باشد که ورود به کتاب خدا باید روشمند و در چارچوب فهم متن باشد. بنابراین نظر دوم، بر اساس صراحت کلام نبوی، آنچه بدون قواعد و اصول لازم، از قرآن به دست می آید، اگر با واقع منطبق باشد، انعکاس واقعیت هست، اما روش درستی در به دست آوردن طی نشده است. و چون روشمند نیست و خارج از چارچوب متعارف فهم یک متن است، مفسر در کارش خطا کرده است. و آنچه به دست آمده، هر چند در واقع و نفس الامر درست است، اما سستی نادرست بنیاد گذاشته شده که زیانش به مراتب بیش از سود آن است. به دیگر سخن، خطای در تفسیر بدون رعایت اصول، خطای فاعلی است و نه خطای فعلی. یعنی فاعل خاطی است و نباید به خطای خود ادامه دهد. گویی به دست آوردن معرفت قرآنی قابل قبول و مسئولیت آور، تنها با روش درست، ممکن است و بدون روش درست، روا نیست از کتاب خدا حکمی استخراج شود و به او نسبت داده شود. هر چند ممکن است بدون روش درست، معرفتی به دست آید، اما قابل پیروی و پذیرش نیست.

۳. تفسیر در کلام امام مجتبی (ع) و چگونگی آن

روایات اندکی در تفسیر آیات قرآن از امام مجتبی (ع) در متون حدیثی و تفسیری، وجود دارد. کمی این دست از روایات، به دلیل نزدیکی به عصر نزول، قابل توجه است. عربهای مسلمان، خود غالب آیات قرآن را در سطح ظاهر الفاظ می فهمیدند. و نشانه هایی وجود دارد که نشان می دهد آنان چندان در پی تعمیق اطلاعاتشان از قرآن نبودند و یا چنین عملی را روانی دانستند. در همین روایات اندک نقل شده از امام مجتبی و همین طور از دیگر معصومان عصر نزول، به خوبی می توان دریافت که نوع آیات تفسیر شده، به پاره ای از رخدادهای تاریخی - سیاسی و پاره ای دیگر به کشمکش های فقهی مربوط است. بیش از اینها چندان به تفسیر پرداخته نشده است. در هر صورت، همین روایات اندک هم دستمایه خوبی برای کشف نوع نگاه امام مجتبی (ع) به چگونگی تفسیر قرآن است. این

روایات، حاوی نکته‌هایی ارزشمند در تفسیر است و می‌توان آنها را بر اساس این روشها تقسیم‌بندی کرد:

الف) تفسیر قرآن با قرآن

تفسیر قرآن با قرآن، شرح و توضیح فرازهایی از قرآن با فرازهایی دیگر است. این روش هم در کلمات نقل شده از رسول خدا و هم امیرالمؤمنین و هم دیگر معصومان (ع) وجود دارد. در سخنان منسوب به امام مجتبی (ع) نیز عبارتهایی در تفسیر قرآن به چشم می‌خورد که ایشان قرآن را با خود قرآن تفسیر کرده است. در روایتی نقل است که امام مجتبی به حبیب بن مسلمة فهری که از دوستان معاویه بود، فرمود: کارهایی می‌کنی که در مسیر طاعت خدا نیست. او جواب داد: البته مسیر پدر تو که نه. امام به او فرمود: آری! اما به خاطر دنیای اندک، از معاویه دنباله‌روی می‌کنی. به خدا اگر معاویه بتواند در دنیا برایت کاری انجام دهد، در دینت امانی نمی‌تواند. و تو اگر کار بدی هم انجام دهی می‌گویی خیر است. تو از جمله کسانی هستی که می‌پنداری مشمول این فرموده خداوند هستی: *خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِر سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ* (توبه، ۱۰۳/۹). ولی از زمره کسانی هستی که خداوند درباره‌شان فرموده است: *كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ* (مطففین، ۸۳/۱۴). نکته این فرموده امام این است که شخصی که کار خوب و بد را درهم می‌آمیزد، امید توفیق برای توبه کردن در آنها هست، اما امام با اشاره به آیه دیگری، به آن شخص می‌گوید که آن امید در حق وی، به دلیل این دلش را زنگار تردید گرفته، بر آوردنی نیست. گمان مبر اگر شر می‌کنی، چون عمل خیر داری، موفق به توبه می‌شوی، نه، بلکه به خاطر غلبه شرت بر خیر، از تو سلب توفیق شده و بر دلت تردید غالب شده است.

جصاص (۳۷۰ق) هم در تفسیر آیه: *وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِر سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ* (توبه، ۱۰۲/۹)، با ذکر وجوه کلمات و عبارات‌های آن، با استناد به ظاهر آیه گفته‌آلوده شدگان به گناه، نباید از پذیرش توبه‌شان ناامید شوند، و باید توبه کنند، و کسانی که به دلیل گناه زیاد به بهانه عدم قبول توبه، توبه نمی‌کنند، آنان را مصداق آیه: *كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ* (مطففین، ۱۴) شمرده است. وی در ادامه، این روایت امام حسن (ع) نقل کرده و سخن خود را به آن مستند ساخته است. ۷۱

ب) تعیین مصداق

از موارد تفسیر در کلام پیامبر و اهل بیت (ع) و صحابه، بیان مصداق عینی و خارجی اشارات تاریخی قرآن، و نیز بیان چگونگی تحقق دستورها و مفاهیم قرآن کریم است. اینکه آن اشارات تاریخی، مربوط به چه رخداد و چه کسی است، و نیز آن دستورها چگونه و با چه مکانیزی جامه عمل بپوشند، تا امر و نهی خدا تحقق پیدا کند، از مهمترین ارکان تفسیر وحی است. از رسالت‌های مهم رسول خدا، بخصوص عینیت بخشیدن به نوع دوم از معارف قرآن کریم بود که با آموزشهای ویژه تحقق پیدا می‌کرد. این نوع تفسیر نیز، تعیین مصداق خارجی معارف و حیاتی است. یافتن مصداق معارفی تاریخی و یا اشارات مربوط به اشخاص و یا عوالم دور از دسترس انسان، از تلاشهای مهم مفسران از دوران نزول وحی تاکنون است. در دوران‌های گذشته مفسران بیشتر می‌کوشیدند تا مصادیق تاریخی و اعلام مورد اشاره قرآن را مشخص کنند، بعدها به دلیل اکتشافات علمی، مفسران می‌کوشند تا پاره‌ای از معارف قرآن را با دستاوردهای علمی و تجربی تطبیق کنند. این سنت تفسیری، چنان جا افتاده است که کمتر مفسری در آن تردید روا داشته است.

در سخنان امام حسن (ع) نیز چنین تفسیرهایی وجود دارد. برای نمونه در روایتی آمده که از ایشان پرسیده شد، منظور از: **یوم التقی الجمعان** (آل عمران، ۱۵۵/۳) در قرآن چه روزی است؟ آن حضرت فرمود:

كانت ليلة الفرقان يوم التقی الجمعان لسبع عشرة من شهر رمضان؛ شب فرقان روز هفدهم ماه رمضان بود که دو گروه با هم برخورد کردند. ۷۲

در روایت دیگری، مقسم می‌گوید از امام حسن (ع) درباره قرارداد شعیب با موسی (ع) سؤال کردم که قرارداد، برای مدت هشت و یازده سال کار بود، که شعیب گفت: **أیما الاجلین قضیت فلا عدوان علی** (تقصص، ۲۸/۲۸)؛ هر کدام را عملی کنی، من مخالفتی ندارم، موسی به کدامینش عمل کرد؟ ایشان فرمود: **دومی را**. قال: الآخر. ۷۳

در روایتی، درباره خاندان پیامبر درباره آیه: **ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا** (شوری، ۲۳/۴۲)، از سندی نقل است که گفته، منظور دوست داشتن خاندان پیامبر است. امام مجتبی (ع) فرموده است:

هی مودتنا أهل البيت أصحاب الکساء؛ منظور ما خاندان پیامبر که اصحاب کساء هستیم. ۷۴

هر چند در روایت دیگری مضمون کلام سندی مورد تأیید قرار گرفته، ۷۵ اما این گفته امام نشان می‌دهد که منظور، کسان خاصی از خاندان پیامبر هستند، و همه افراد منسوب به آن خاندان مشمول حکم آیه نیستند. بر اساس روایت دیگری که همین مضمون را دارد، امام فرموده است من از خاندانی هستم که مودتشان بر هر مسلمانی واجب است.

أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال: قل لأستلکم علیه أجراً إلا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا، فاقراف الحسنة، مودتنا أهل البيت؛ من از خاندانی هستم که خداوند دوستیشان را بر هر مسلمانی واجب کرده و فرموده است: بگو: من برای رسالتم پاداشی جز مودت خاندانم نمی‌خواهم. و هر کس حسنه‌ای به دست آورد، حسنی درباره آن به او می‌افزایم. ۷۶

و در تفسیر آیه‌ای که در آن از کیفر فاسقان سخن گفته شده، از دو عذاب یاد شده است. عذاب اخروی و دیگر عذاب نزدیکتر: ولنذیقنهم من العذاب الأذنی دون العذاب الأكبر (سجده، ۲۱/۲۲) درباره عذاب نزدیکتر، چند وجه ذکر شده است. منظور از عذاب کوچکتر، عذاب دنیوی است که نزدیکتر به انسان از عذاب اخروی است، ۷۷ شصت سال قحطی، جنگ بدر که قریش در آن شکست خوردند، کشتار و گرسنگی ۷۸ و دیگر گرفتاری‌های جانی، مالی و دنیوی. از امام مجتبی (ع) نقل است که منظور، کشتار با شمشیر در یک روز است. هو القتل بالسيف، نحو یوم. ۷۹ در روایت دیگری از ایشان نقل است که به جای تعبیر القتل بالسيف نحو یوم، از آن به القتل بالسيف صبراً (کشتار زجر آور با شمشیر) تعبیر شده است. ۸۰

در تفسیر آیه دیگری که در آن از روز آخرت، به روز مشهود سخن به میان آمده: إن فی ذلک لآیه لمن خاف الاخرة ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود (مرد، ۱۱/۱۳)، منظور از مشهود بودن قیامت، تحقق روز وعده داده شده است که دیده می‌شود. اما اینکه شاهد آن روز چه کسی است، از آن به خدا و پیامبر یاد شده است. از امام مجتبی (ع) نقل است که منظور از شاهد، پیامبر است. ۸۱ در آیه دیگری، هم از شاهد و هم مشهود سخن به میان آمده، و کسی از امام پرسیده که شاهد و مشهود کیانند و چیستند؟ ایشان از پرسش کننده سؤال کرده که آیا پیش از ایشان، سؤالش را از دیگری پرسیده است یا خیر؟ او گفته: آری از عبد الله عمر و عبد الله بن زبیر پرسیده، و آنها گفته‌اند: منظور از مشهود، روز

عید قربان و روز جمعه است. امام فرمود: خیر، چنین نیست. منظور از شاهد، پیامبر است. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: فکیف إذا جئنا من کلّ أمة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیداً (نساء، ۴/۴۱)، و منظور از مشهود، روز قیامت است. و در پی آن، این آیه را تلاوت فرموده است: ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود (مرد/۱۰۳)، ۸۲. مفسرانی مانند مجاهد و سعید بن مسیب، بنابر نقل، شاهد را انسان، و مشهود را قیامت دانسته‌اند. ۸۳. گفتنی است که در این تفسیر، امام، آیه‌ای از قرآن را با کمک آیه‌ای دیگر تفسیر کرده است. در معرفی پلیدان و پاکان که در قرآن از آنها یاد شده و گفته شده: الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات (نور، ۲۴/۲۶)؛ زنان پلید از آن مردان پلید و مردان پلید از آن زنان پلیدند، ایشان فرموده است: منظور معاویه و یارانش هستند. و نیز در معرفی مصادیق زنان پاک که از آن مردان پاک و مردان پاک، که از آن زنان پاکند، والطیبات للطیّین و الطیّیون للطیّیات، ایشان فرموده است: منظور علی بن ابی طالب و شعیانش هستند. ۸۴.

در روایتی از آن حضرت رسیده که ایشان ذریه را که در آیه: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ**. ذریة بعضها من بعض (آل عمران، ۳/۳۳-۳۴) فرموده است: **فَنَحْنُ الذَّرِیَّةُ مِنْ آدَمَ وَالْأَسْرَةَ مِنْ نُوحٍ وَالصَّفْوَةَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَالسَّلَالَهَ مِنْ إِسْمَاعِیلَ وَآلَ مُحَمَّدٍ**؛ ما از ذریة آدم، خانواده نوح، برگزیده نسل ابراهیم، از سلالة اسماعیل، و خاندان محمد هستیم. ۸۵. در روایت دیگری درباره خاندان خود فرموده است:

کُلِّ مَا فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، (إِنَّ الْأَبْرَارَ) ۸۶، فَوَاللَّهِ مَا أَرَادَ بِهِ الْإِلَهَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ وَأَنَا وَالْحُسَیْنَ، لِأَنَّا نَحْنُ الْإِبْرَارُ بِأَبَاتِنَا وَامِهَاتِنَا وَقُلُوبِنَا عَلَتْ بِالطَّاعَاتِ وَالْبِرِّ؛ هَرَجَہَ دَر کِتَابِ خَدَائِ عَزَّوَجَلَّ کَلِمَةُ إِبْرَارٍ آمَدَه، نِیْسَتِ مَکْرَ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ وَنَ وَحُسَیْنَ. چُونِ مَا دَر تِیرَه پَدَرَانِ وَمَادَرَانِ وَخُودِمَانِ إِبْرَارِ هَسْتِیْمِ وَدِلْهَائِمَانِ بَا طَّاعَاتِ وَنِکِی اَوْجِ مِی گِیْرِد. ۸۷.

و در فرموده دیگری ایشان آیه: **و نَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلِیِّ سُرُورٍ** متقابلین (حجر، ۱۵/۲۷)، فرموده است درباره ما نازل شده است: **فِینَا نَزَلَتْ. ۸۸.** در زمانی که امام از پدر بزرگوارش تمجید کرده، او را مصداق این آیه معرفی کرده است: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (واقع، ۵۶/۱۰-۱۱)**، و در توضیح مقرب و سابق

بودن فرموده است :

أبي أسبق السابقين إلى الله عز وجل و إلى رسوله، و أقرب الأقربين إلى الله و إلى رسوله؛ پدرم پیشگام ترین افراد به خدا و رسول خدا است. و نزدیک ترین کس به خدا و رسولش. ۸۹

بنابر نقل دیگری، ایشان ضمن معرفی پدر خود به عنوان پیشگام در ایمان به خدا و پیامبر، و نزدیک بودنش به خدا و رسول خدا، با تلاوت آیه ای از قرآن که در آن، افراد مؤمن را از جهت داشتن رتبه معنوی به دو گروه تقسیم می کند، پدر خود را از افراد رتبه برتر مؤمنان می داند.

فقد قال الله تعالى: لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح و قاتل اولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد و قاتلوا (حدید، ۱۰/۵۷)؛ از شما یان، آنان که پیش از فتح مکه انفاق کردند و در راه خدا جنگیدند با آنان که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند، برابر نیستند. ۹۰
به راستی، در چنان کشمکش های غبارآلودی که دیده ها از دیدن حقیقت نابینا شده بود، و حقایق بسیاری به عمد و یا در میان هیاهوها پنهان می شد و نسل جدید اطلاعی از گذشته نداشت و دستگاه تبلیغاتی هیأت حاکمه، اسلام را با روشهای ویژه خود تبلیغ می کرد و مردم، آیین محمد (ص) را در حاکمانی امثال معاویه و بنی امیه متبلور می دیدند، پرداختن به چنین موضوع هایی برای درک حقیقت، حیاتی بود. در نگاه نخست، شاید تعیین مصداق یک آیه، چندان مهم به نظر نرسد، اما تأمل در آن، نشان می دهد که روشن کردن ما به ازای خارجی و عینی پارهای از مفاهیم کلی و مجمل، تا چه اندازه کارساز است و ذهن مخاطبان را به حقیقت نزدیک می کند. مخاطبان زیادی، بسیاری از مصادیق خارجی همان مفاهیم به ظاهر روشن را تشخیص نمی دادند و چگونه و چرا باید تشخیص می دادند در حالی که هم فضای فکری روشن نبود و هم آدمهایی که بعداً به دنیا آمده بودند، خبر از جایی نداشتند، و از کجا می دانستند که آیه فلان درباره چه کسی و یا چه حادثه ای نازل شده و بر چه چیزی قابل تطبیق است. بسیاری از حقایق وارونه معرفی شده بود و نسل جدید، اسلامی به جز اسلام شام نمی شناخت. به علاوه و مهم تر، در عملی کردن پاره ای از دستورهای قرآن، چه کسی می توانست درستی و حقیقت آنها را تشخیص دهد و بداند که آنچه عمل شده و نمود بیرونی پیدا کرده، با آنچه رسول خدا آورده و اعلام نموده تا چه میزان تطبیق می کند؟ اینجا است که تعریف مفاهیم و معرفی مصداق خارجی آنها و عملی

کردن دقیقشان، کار چندان ساده‌ای نیست.

ج) توسعه مفهوم

توسعه مفهومی، گسترش دامنه معنای یک مفهوم و یا عبارت و یا اصطلاح، به بیش از یک معنا و یا فراتر بردن آن از معنای رایجش است. از این نوع معناشناسی در دانش اصول، به «الغای خصوصیت» از مورد استعمال یاد شده است و نیز از آن به «جری و تطبیق» یاد می‌کنند. در توسعه مفهومی، واژه‌ای و یا عبارتی که در معنایی به کار رفته، می‌تواند معنایی دیگر و فراتر از آن به دست دهد. در چنین تفسیری، بواقع قیود و اوصاف به کار رفته، نادیده گرفته می‌شود و آیات معنایی عام پیدا می‌کند، و یا واژه‌ها و عبارتها از زمان و مکان منسلخ می‌شود. در این نوع از معناشناسی، معناگستری صورت می‌گیرد. و منظور از توسعه مفهومی، معنایی فرازمانی و فرامکانی و جاری کردن وحی در طول زمان است. چنین پدیده‌ای در تفسیر متن، در درجه نخست، در سخنان معصومان وجود دارد. برای نمونه، واژه نعمت که در لغت، به معنای حالت خوب است،^{۹۱} غالباً آن را در نعمت مادی به کار می‌برند، اما این همه کاربرد معنایی آن نیست و بیش از بار معنایی مادی، معنا می‌دهد. امام در تفسیر آیه: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (ضحی، ۱۱/۹۳) فرموده است:

أمره أن يحدث بما أنعم الله عليه في دينه؛ به او دستور داد که خدا هر نعمتی را که

در دین به او داده، بیان کند.^{۹۲}

بنا به روایتی دیگر، از آن حضرت نقل است که درباره همین آیه فرموده است:

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ قَالَ: مَا عَمِلْتُ مِنْ خَيْرٍ فَحَدِّثْ لِإِخْوَانِكَ؛ اما نعمت پرورگارت را بازگو کن. فرمود: هر گونه خیری که انجام داده‌ای، آن را با برادرانت در میان بگذار.^{۹۳}

در روایتی دیگر، اعلام دستیابی به خیر، به برادر مورد اعتماد اشاره شده است.^{۹۴} و در گفتار دیگری، فرموده است: منظور از آنچه خوب است انسان آن را به خانواده‌اش اعلام کند، عمل صالح است.^{۹۵}

این برداشت‌های متفاوت از سوی یک امام و از یک آیه، این حقیقت را هم نشان می‌دهد که دایره معنایی یک واژه بسی گسترده‌تر از معنای ظاهری آن است، و فراتر از آن چیزی است که شهرت یافته و متعارف شده است. تصریح امام به موارد یاد شده، یادآور

این نکته تاریخی است که برای خوانندگان و یا شنوندگان، معنایی را که امام به آنها گوشزد کرده، در میان آنان رایج نبوده و یا متبادر به ذهن نبوده است. به دیگر سخن، تفسیر امام می آموزد که ایشان آیه را عام دانسته و هر نکته ای را که یک واژه می تواند در خود داشته باشد، معنای آیه تلقی می شود. گفتنی است که ابن ابی حاتم (۳۲۷ ق)، استناد امام مجتبی به آیه را، دلیل محکم بودن آیه و عدم نسخ آن دانسته است. و التزام الحسن بن علی بها دلیل علی آنها محکمه. ۹۶

در تفسیر: *إنا كل شيء خلقناه بقدر* (نمر، ۴۹/۵۴)؛ ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم. فرمود:

لأهل النار بقدر أعمالهم؛ ما هر چیزی برای اهل آتش به اندازه عملکردشان

آفریدیم. ۹۷

ظاهر آیه این است که خداوند در صدد بیان چگونگی خلقت اشیای عالم است و این که هر چیزی را به اندازه و در جای خود و مناسب آفریده است، اما امام، آن را فراتر از ظاهر و معنای رایج آن گرفته و شامل کیفر اخروی هم دانسته و فرموده: کیفر جهنمیان، به اندازه عملکردشان است. هر چند در این تفسیر و آیه، از میزانی خاص در قیامت، سخن به میان نیامده، اما می تواند ملاکی برای شناخت نظام کیفر اخروی باشد. یعنی عملکرد انسان، ملاک کیفر و اندازه آن است و بس.

شایان گفتن است که تفسیر دوگانه امام از یک آیه، نشان می دهد که تفسیری که از سوی امام معصوم هم صورت می گیرد، بر اساس اصول زبانی است. اگر غرض رسیدن به یک معنا و مراد جدی شارع باشد، به بیش از یک معنا نباید پرداخته شود. اشاره به معانی متعدد یک آیه از سوی معصوم، نشان می دهد که اصول فهم یک متن در تفسیر لحاظ می شود. به این معنا که وقتی یک کلمه و یا عبارتی کشش معنایی گسترده ای دارد و یا می تواند چندین مصداق داشته باشد، همه آنها قابل استناد به آن الفاظ و عبارت ها هستند. و این همان لحاظ کردن اصول زبانی، در تفسیر یک متن است. در این آیه، نعمت هم به معنای نعمت دین و هم فراتر از آن، هرگونه خیر است که ممکن است نصیب انسان شود، معنا شده است. با توجه به این نکته، می توان گفت، ارائه یک معنا از سوی معصوم، لزوماً به معنای آن نیست که منظور آیه، همان است که امام گفته و معنای دیگری نمی توان از آیه برداشت کرد. به دیگر سخن، امام با ارائه چنین دیدگاه و تفسیری، می آموزد که در

تفسیر کلام خدا، چه شیوه‌هایی می‌توان به کار برد.

د) تبیین مفاهیم

در قرآن الفاظ و مفاهیمی وجود دارد که اجمال و ابهام دارند، و کار مفسر رفع اجمال و ابهام از آنها است. دسته دیگری از آیاتی هستند که به حسب ظاهر اجمال و ابهامی در آنها نیست، و در عین حال، مفسران آنها را هم تفسیر می‌کنند. این گونه شرح و تفسیرها لزوماً به معنای رفع ابهام از ظاهر آیه‌ها نیست، بلکه بسط دادن و تحلیل ابعاد و زوایای یک موضوع به منظور درک درست و دقیق آنها است. تعابیر به کار رفته نشان می‌دهد که آیه معنایی روشن دارد، اما دقت در آنها زوایا و ابعادی را برای مفسر نمایان می‌سازد. بخشی از کار مفسران، پرداختن به تحلیل ابعاد و زوایای معنا در آیات قرآن کریم است. از این رو است که تمامی آیات قرآن از محکم و متشابه و ظاهر و مبین، از سوی مفسران تفسیر می‌شود. این روش در سخنان معصومان نیز مشهود است.

در سخنان امام حسن (ع) علاوه بر تبیین فرازهای مجمل و مبهم تاریخی و نیز مشخص کردن موارد اشار شده در آیات مربوط به احکام و تکالیف، به روشن ساختن دقیق ابعاد مفاهیم قرآن پرداخته شده است؛ به گونه‌ای که تلقی نادرست و غلط یک مفهوم شناخته شود، و معنای درست آن به دست آید. یعنی ابعاد یک مسئله به درستی تشریح گردد و موضوع به خوبی قابل فهم شود و یا راز و رمز یک حکم و یا گفته‌ای شکافته گردد. برای نمونه، در پاره‌ای منابع نقل شده که امام مجتبی (ع) بسیار با عزت نفس میزیست و رفتارش بسیار موقرانه و سنگین بود. کسانی این گونه رفتار امام را حمل بر کبر می‌کردند و غیر اخلاقی می‌دانستند. امام با تمسک به آیه: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** (مائتون، ۸/۶۳)، فرمود: این رفتار کبر نیست، بلکه عزتمندانه و ارجمندانه رفتار کردن است. ۹۸ عزت را چیرگی، نفوذ ناپذیری و قوت معنا کرده‌اند. بر اساس نص قرآن، عزت از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است. امام با انتخاب نوعی از منش، نشان داده که عزت چیست و چگونه در مقام عمل به اجرا در می‌آید.

در تفسیر: **حِیَاةٌ طَیِّبَةٌ** (نحل، ۹۷/۱۶)، که به معنای زندگی خوش، دلپذیر، مطلوب و مطلوب است، اختلاف نظر وجود دارد و از جمله گفته شده، منظور روزی حلال است. از امام مجتبی نقل است که فرموده:

وهی القناعة و هذا طیب عیش الدتیا؛ مراد، قناعت است که خوشی زندگی دنیا در آن است. ۹۹

این توضیح امام که درباره حیات طیب، فرموده: هذا طیب عیش الدتیا، بیانگر این است که امام، در صدد تشریح نوعی از زندگی است که در آن دغدغه وجود نداشته باشد. امام در این گفته، مصداق مناسب زندگی خوش را معرفی می کند. از این رو فرموده است: حیات طیب، قناعت است و گوارایی زندگی دنیا به آن است. توضیح اینکه زندگی خوش و دلپذیر، زندگی بدون دغدغه و آسودگی خاطر است. کسی می تواند آسوده باشد که دل بستگی به دنیایی نداشته باشد که پر مخاطره است و کشمکش ها و جنگ و گریزها و رخدادهای تلخ و فراز و فرودهای آن، لرزه بر اندام انسان می اندازد و خواب را از چشمان او می رباید. کسی در چنین دنیایی آسایش دارد که به آنچه دارد، راضی باشد و خود را برای به دست آوردن هر چه بیشتر و بیشتر به زحمت و محنت نیندازد. تلاشهای گسترده و سیری ناپذیر انسانها مگر جز برای آسایش است؟ اما در این تلاشها برای به دست آوردن آسایش، چنان انسان گرفتار ناخوشی می شود که هیچ آسایشی در آن دیده نمی شود. چه کسی آسوده خاطر است؟ چه کسی اندوه کمتری دارد؟ جز آن که کمتر دغدغه دنیا و مال و جاه دنیا را دارد؟ و این راهی جز قناعت ندارد. به راستی مگر زندگی با دل خوش جز این چیست؟ و، این است تحلیل ابعاد یک آیه.

از آن حضرت نقل است که برای برخی گرفتاری ها سفارش کرده است که از خداوند طلب آمرزش شود، و شاید به تعبیر دقیق تر، ذکر استغفر الله بر زبان جاری شود. در خبری آمده که امام روزی به نزد معاویه رفته بود و زمانی که از خانه معاویه بیرون آمد، دربانی به ایشان عرض کرد که من ثروتمندم، اما فرزند ندارم و مایلم دارای فرزند شوم. به من بیاموزید که چه کنم که به خواسته ام برسم. ایشان به وی فرمود: استغفار کن. او به ذکر استغفار روی آورد و چندان فراوان استغفار می کرد که در روز به هفتاد بار می رسید، تا اینکه صاحب ده پسر شد. خبر به معاویه رسید. معاویه از آن شخص پرسید که از حسن بن علی نپرسیدی چگونه چنین چیزی ممکن می شود؟ در سفر دیگری دربان یاد شده، علت آن را از امام جویا شد. آن حضرت در جواب فرمود: مگر این آیه را نخوانده ای که هود به مردمش آموخت: استغفروا ربکم ثم توبوا الیه... و یزدکم قوه الی قوتکم (هود، ۵۲/۱۱)؛ به پیشگاه

پروردگارتان استغفار کنید، ... تا توانی بر توانتان بیفزاید. و نیز نوح به مردمش گفت: فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا... و یمددکم بأموال و بنین و... (نوح، ۷۱/۱۰-۱۲)؛ گفتم: به پیشگاه پروردگارتان استغفار کنید، که او آمرزنده است... و با اموالی و فرزندان شما را مدد می‌رساند و....

آنگاه امام در ادامه فرمود:

منظور این است که نوح گفت: از دعایی که آموختم روی برنثابید و به سمت گناه و نافرمانی نروید.^{۱۰۰}

مشابه این روایت، حدیثی است که در منابع شیعی آمده آن چنین است: شخصی از خشکسالی به امام شکایت کرد، ایشان فرمود: استغفار کنید. دیگری از فقر نالید، باز ایشان دستور به استغفار داد. سومی آمد و درخواست دعا برای پسر دار شدن کرد، ایشان دستور به استغفار داد. به ایشان گفته شد هر کسی هر مشکلی دارد، با استغفار حل می‌کند. فرمود: من از جانب خودم نگفتم. آن را از گفته خداوند به دست آوردم که فرموده است: فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدارا و یمددکم بأموال و بنین و....^{۱۰۱} بر اساس ظاهر آیه، استغفار، مایه فراوانی باران، به دست آوردن ثروت و اولاد می‌شود. و اگر آنه کان غفارا را هم ناظر به نتیجه دیگر استغفار بدانیم، آیه اشاره به چهار فایده استغفار می‌کند. امام کاربرد آن را برای رفع خشکسالی و رفع فقر و نازایی به کار برده و ذهن شنوندگان را نسبت به کاربرد آن روشن کرده است.

درباره آیه: یدخلون فی دین الله أفواجا(نصر، ۳/۱۱۰)، گفته شده که آخرین سوره نازل شده بر پیامبر (ص) است، که نوید پیروزی و فتح و قبول اسلام از سوی توده‌های مردم داده شده است. با توجه به اینکه «ناس» اسم جنس است و شامل همه مردم می‌شود، و از طرفی روشن است که همه مردم به دین اسلام وارد نشدند، و از سوی سوم، قبول کامل دین و پابندی تام به آن هم، معمولاً از طرف گروهی خاص است، از امام مجتبی (ع) نقل است که ایشان ناس ذکر شده در آیه را فرادی خاص معرفی کرده و فرموده:

نحن الناس و أشیاعنا أشباه الناس و أعداؤنا النسناس؛ ماییم آن مردمی که گروه گروه در دین وارد شدند. و پیروان ما شبیه مردمند. و مخالفان ما نسناسند.

به دنبال این اظهار نظر، امام علی پیشانی پسرش را بوسید و فرمود: الله أعلم حیث

یجعل رسالته (انعام، ۱۲۴/۶) ۱۰۲. گفتنی است: سنناس، به کسی گفته شده که صورت آدمی دارد و فاقد خرد کامل و معارف الهی، و واجد ملکات شر است. ۱۰۳

در تفسیر (ادبار النجوم) در آیه: «و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم» (طبر، ۲۹/۵۲)، که منظور از آن چه وقت است؟ نظرهای گوناگونی گفته شده است. آن را دو رکعت نماز قبل از صبح و دو رکعت بعد از مغرب، دو سجده بعد از نماز مغرب، ذکر تسبیح در تعقیبات نمازهای واجب، نافله های نمازهای واجب دانسته اند. ۱۰۴ طبری پس از نقل این اقوال، گفته است: بهترین نظر در این باره، خواندن دو رکعت پس از نماز مغرب است. و برای این نظر، ادعای اجماع مفسران را کرده است. ۱۰۵ و از پیامبر به نقل از ابن عباس هم همین قول را نقل کرده است. از امام مجتبی (ع) نقل است که ایشان هم آن را دو رکعت نماز پس از نماز مغرب دانسته است.

ادبار النجوم: الصلاة الركعتان بعد المغرب. ۱۰۶

در نقلی دیگر، ایشان از پدر بزرگوارش امام علی (ع) آن را دو رکعت نماز قبل از نماز صبح خوانده است. و ادبار النجوم: یعنی الركعتین قبل صلاة الصبح. ۱۰۷
در روایتی امام، اولوا الألباب را به خردمندان تفسیر کرده است. در توصیه ای فرمود: وقتی نیازی دارید، آن را با اهلش در میان بگذارید. گفته شد: ای پسر رسول خدا، چه کسی اهل آن است؟ فرمود آنهایی که خداوند در قرآن از آنها یاد کرده و فرموده است: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (عد، ۱۹/۱۳)، و منظور از اولوا الالباب، اولوا العقول (خردمندان) هستند. ۱۰۸

لب مفرد ألباب، به معنای خرد خالص و ناب است. ۱۰۹

درباره آیه ای که در آن آمده: «و الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (معارج، ۲۵-۲۴/۷۰)؛ کسانی که در مالشان برای سائل و محروم حقی وجود دارد. منظور از سائل، که باید حق او را داد، چه کسی است؟ به حسب ظاهر آیه، هر درخواست کننده ای سائل است، و به قرینه سیاق آیه که در آن محروم آمده، و نیز تبادر ذهنی، سائل نیازمند است. از امام مجتبی (ع) نقل است که فرموده: سائل حق دارد، و باید آن را پرداخت، هر چند سوار اسب شود و درخواست کند. «للسائل حق و لوجاء علی فرس». ۱۱۰
در خبری آمده است که امام در توضیح آیه: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ»

إنما نزلت ؛ لأن قوما من اليهود و قوما من النصارى جاؤا إلى رسول الله (ص)، فقالوا: يا محمد اقض بيننا . فقال (ص): قصوا على قصتكم . فقالت اليهود: نحن المؤمنون بالله الواحد الحكيم و أولياؤه و ليست النصارى على شيء من الدين و الحق . و قالت النصارى: بل نحن المؤمنون بالله الواحد الحكيم و أولياؤه و ليست هؤلاء اليهود على شيء من الحق و الدين . فقال رسول الله (ص): كلكم مخطئون مبطلون فاسقون عن دين الله و أمره . فقالت اليهود: و كيف نكون كافرين و فينا كتاب الله التوراة نقرؤه . و قالت النصارى: و كيف نكون كافرين و فينا كتاب الله الإنجيل نقرؤه . فقال رسول الله (ص): إنكم خالفتم أئها اليهود و النصارى كتاب الله و لم تعملوا به ، فلو كنتم عاملين بالكتابين ، لما كفر بعضكم بعضا بغير حجة ؛ لأن كتب الله أنزلها شفاء من العمى و بيانا من الضلالة ، تهدي العالمين بها إلى صراط مستقيم و كتاب الله إذا لم تعملوا به كان وبالا عليكم و حجة الله إذا لم تتقادوا لها كنتم لله عاصين و لسخطه متعرضين . ثم أقبل رسول الله (ص) على اليهود ، فقال : احذروا أن ينالكم لخلاف أمر الله و خلاف كتابه ، ما أصاب أوائلكم الذين قال الله فيهم : فبذل الذين ظلموا قولا غير الذي قيل لهم فأنزلنا على الذين ظلموا رجرا من السماء ؛ آية برای این نازل شد كه يهود و مسيحيان نزد پیامبر آمدند و اظهار داشتند : ای محمد ، ما داوری کن . ایشان گفت : ماجرایتان را بازگو کنید . یهودیان گفتند : ما به خدای یگانه حکیم ایمان داریم و ولی اویم . ولی مسیحیان بر دین درست و حق نیستند . مسیحیان هم گفتند : بلکه ما به خدای یگانه حکیم ایمان داریم و این یهود بر دین درست و حق نیستند . رسول خدا فرمود : همتان در اشتباه و باطلید و از دین خدا دستور او منحرفید . یهود گفتند : چگونه ما کافریم در حالی که ما کتاب تورات داریم و آن را می خوانیم . مسیحیان هم گفتند : چگونه ما کافریم در حالی ما کتاب انجیل داریم و آن را می خوانیم . رسول خدا فرمود : شما ای یهود و مسیحیان ، با کتاب خدا مخالفت کردید ، و به آن عمل نکردید . اگر شما به کتاب خدا عمل می کردید ، بدون دلیل همدیگر را تکفیر نمی کردید ؛ چون خداوند کتاب را برای درمان بیماری و روشن کردن راه

گمراهی فرستاده تا جهانیان را با آن به صراط مستقیم هدایت کند، و تا به کتاب خدا عمل نکنید، آن وبال گردن شما می شود و حجت خدا است بر شما. و اگر فرمان آن را نبرید، نافرمان می شود و مشمول خشم خدا می گردید. آنگاه رسول خدا رو کرد به یهود و فرمود: بترسید از اینکه بر خلاف دستور خدا و خلاف کتاب خدا باشید و به شما همانی برسد که به پیشینیان رسانید که خداوند در حقشان فرمود: کسانی که ستم کردند، آن گفته ای را که به آنان گفته شد، تغییر دادند، و ما بر کسانی که ستم کردند، عذابی از آسمان نازل کردیم. ۱۱۱

و به این ترتیب، امام روشن کرده است که از جمله آنچه یهود و نصارا در دنیا بر سر آن اختلاف داشتند چه بوده است.

در تفسیر چگونگی ادب آموزی خداوند به پیامبر (ص) بر اساس آموزه های قرآن کریم، در گفتاری فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ أَحْسَنَ التَّأْدِيبِ فَقَالَ: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (اعراف، ۱۹۹/۷)؛ خداوند پیامبرش را به بهترین وجه ادب کرد، آنجا که فرمود: عفو پیشه کن و به نیکی فرمان بده و از جاهلان روی بگردن.

و در ادامه فرموده است:

وقتی پیامبر به اینها عمل کرد و در ظرف وجودش آنها را جاری ساخت، خداوند به ایشان دستور داد: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا (حشر، ۷/۵۹)؛ آنچه پیامبر به شما داده، بپذیرید و آنچه از آن نهیتان کرده، از آن خودداری کنید. در پی دریافت این فرمان، پیامبر از جبرئیل پرسید: عفو چیست؟ فرمود: با کسی که با تو رابطه اش را قطع کرده، رابطه برقرار کنی، و به آن که تو را محروم کرده، بدهی، و کسی را که به تو ستم روا داشته، ببخشی. و زمانی که پیامبر به اینها عمل کرد، خداوند در حقش فرمود: إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ (قلم، ۴/۶۸)؛ تو خلقی بس نیکو داری.

شایان یاد است که قرطبی، با استناد به تفسیر و فرموده امام مجتبی در باره این آیه: خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین، گفته است: این آیه نسخ نشده است. گویی استدلال وی به عدم نسخ آیه، همین ماجرا باشد که در مناقشه میان دو گروه که قائل به نسخ و عدم نسخ آیه هستند، گفته است: و كذلك استعملها الحسن بن علی. ۱۱۲

آیه ای در قرآن کریم، به صراحت از سخن گفتن عیسی^(ع) در هنگام تولد، سخن گفته است. فنادها من تحتها آلا تحزنی قد جعل ربك تحتك سریا(مریم/۱۹، ۲۴). امام در تشریح آیه، گفته است:

إن عیسی^(ع) لو لم یکن کلمها لما علمت أنه ینطق، فما کانت تشریر إلی عیسی بالكلام؛ اگر عیسی با مادرش سخن نمی گفت، مادرش خبردار نمی شد که او توان سخن گفتن دارد و بنابراین، به عیسی اشاره نمی کرد که سخن بگوید. ۱۱۳

فخر رازی (۶۰۶ ق) در تفسیرش، در بیان فاعل «نادیها» سه وجه ذکر کرده و گفته: وجه نخست این است که فاعل عیسی باشد، وجه دوم این است که مرجع ضمیر، فرشته باشد که به منزله قابله بوده و وجه سوم، در صورت فاعلی قرائت شدن منادی، فرشته و در صورت مفعولی تلاوت شدن آن، عیسی است. و خود او قول نخست را برگزیده و یاد آوری کرده که ضمیرهای موجود در: فحملته فانتبذت به(مریم/۲۲)، قرینه است که ضمیر فاعلی فنادی، به عیسی بر می گردد. این مفسر نامی، پس از یادآوری وجوه پیش گفته، به تحلیل فرموده امام مجتبی^(ع) پرداخته که فرموده است:

أن عیسی^(ع) لو لم یکن کلمها لما علمت أنه ینطق فما کانت تشریر إلی عیسی^(ع) بالكلام. ۱۱۴

در ماجرای گرفتار شدن قوم لوط به عذاب و نجات لوط و چند تن دیگر، در قرآن آمده است که وقتی فرستادگان خدا به نزد ابراهیم^(ع) رفتند و اعلام کردند قصد دارند شهر قوم لوط را به دلیل ظلم اهالی آن، نابود کنند، ابراهیم^(ع) به آنان اعلام کرد: در این شهر، لوط زندگی می کند. جواب دادند که خودشان به همه کسانی که در آن شهر هستند، آگاه ترند، و اعلام کردند که لوط و خانواده او را نجات می دهند به جز زنش را. قالوا: نحن أعلم بمن فیها لنتجیته و أهله إلا امرأته کانت من الغابرین (عنکبوت، ۲۹/۳۲) امام مجتبی^(ع) در این باره گفته است که ابراهیم^(ع)، با آن گفته، در پی دفع عذاب از قوم لوط بود که با فرستادگان خدا سخن گفت و اعلام کرد: لوط در آن شهر است.

لا أعلم هذا القول الا و هو یستبقیهم و هو قول الله عزوجل: یجادلنا فی قوم لوط (مرد، ۱۱/۷۲)؛ ابراهیم این گفته را اعلام نکرد، مگر اینکه درخواست بقای قوم لوط را داشت و این همان گفته خدای عزوجل است که فرموده: او با ما درباره قوم لوط مجادله کرد. ۱۱۵

در المیزان در توضیح این حدیث آمده است: این فرموده امام: «لا أعلم هذا القول إلا و هو يستبقيهم» از این فرموده خدا که در وصف ابراهیم گفته است: «إن إبراهيم لحليم أواه منيب، قابل استفاده است. چون از آن استفاده می شود که هدف ابراهیم (ع)، نگهداری قوم لوط از عذاب بوده و نه تنها لوط پیامبر. از آنجا که فرموده: «يجادلنا في قوم لوط، و تا این فرموده خدا: «إنهم آتیهم عذاب غیر مردود (مود/۷۴-۷۶)، همگی نشان می دهند که مناسب ترین نکته، خواستار ماندگاری قوم لوط است و نه لوط نیست. ۱۱۶

در دوران های پیشین که ارتباطها اندک بود و گردش اطلاعات کم و یا هیچ، و مردمان از هم خبر نداشتند، و برده داری هم رواج داشت، گاهی اتفاق می افتاد که در جایی انسان گم شده ای پیدا می شد. این که چنان شخص پیدا شده ای، فردی فراری باشد، احتمالی قوی بود و چون این دست از رخدادها، از مسایل مبتلا به مردم دوران های پیشین بود، فقیهان در کتابهای فقهی، بخشی را به آن اختصاص داده اند. بحث فقهی موضوع این بود که چنان شخص پیدا شده ای، آیا برده است و باید درباره او حکم برده را اجرا کرد و یا انسان آزاد است. از امام مجتبی (ع) نقل است که با قرائت آیه: «و شروه بثمان بخرس درهم معدودة (یوسف، ۲۰/۱۲) حکم به آزاد بودن انسان پیدا شده کرده است. ۱۱۷ ابن العربی، در تفسیر آیه یاد شده، بنابر اصل غالب در انسان، که آزاد بودن است، نظر داده که چنین شخصی آزاده است. ۱۱۸

در روایتی آمده که ایشان در تفسیر تقوا و دعوت مردم به آن فرموده است:

وأوصاكم بالتقوى، وجعل التقوى منتهى رضاه، والتقوى باب كل توبة، و رأس كل حكمة، و شرف كل عمل، بالتقوى فاز من فاز من المتقين، قال الله تبارك و تعالى: «إن للمتقين مفازا» (نبا، ۳۱/۷۸)، و قال تعالى: «و ينحى الله الذين اتقوا بمقارنهم لا يمستهم السوء و لاهم يحزنون» (زمر، ۶۱/۳۹)؛ خداوند شما را به تقوا سفارش کرده و آن را نهایت رضایت خود قرار داده است. تقوا، در هر توبه ای است، اساس حکمت و شرافت هر کاری است. باتقوا انسان به رستگاری می رسد. خداوند فرموده است: تقوا پیشگان، اهل نجاتند. و نیز خداوند فرموده است: خداوند تقواپیشگان را به نجات یافتگی شان نجات می دهد. و بدی به آنها نمی رسد. و اندوهگین نمی شوند. ۱۱۹

حاصل اینکه: امام مجتبی (ع)، بر اساس پاره‌ای روایات رسیده، نماد عمل به قرآن بود و قرآن را ملاک رفتار و اندیشه می‌دانست و آدابی برای آن معرفی کرده است. آن حضرت، تفسیر قرآن را دارای شرایطی می‌دانست که شایستگان و اهل آن، باید به آن اقدام کنند. و خود در مقام یک مفسر، در تفسیر کلام خدا، آن را با قرآن تفسیر نموده و مصادیق پاره‌ای از آیات را روشن کرده و مفاهیم قرآن را دارای بار معنایی بیش از معنای ظاهری می‌دانست و مقاصد آیات و ابعاد آنها را تشریح و تبیین کرده است. دقت در تفسیر امام نشان می‌دهد که بخش قابل توجه تفسیرهای رسیده از امام، بر اساس قواعد و اصول زبانی است. گویی امام با اتخاذ این روش، در صدد آموزش چگونگی تفسیر کلام خدا بوده، و همانند یک مفسر عادی، در شرح آیات، تنها به یک تفسیر از یک آیه هم اکتفا نده است.

۱. بیان المعانی، ۳/ ۲۲۳.
۲. فقدکان الحسن جامعا خصال السؤدد الشرعی، التحرییر و التویر، ۳/ ۹۲.
۳. إذا فرغ من وضوئه تغیر لونه. تفسیر التستری/ ۱۰۹.
۴. کان من ازهد اهل زمانه. البحر المدید، ۴/ ۴۴۹ و ۴۵۰.
۵. کان یجلس مع المساکین و یحدثهم ثم یقول: ان الله لا یحب المستکبرین. المحرر الوجیز، ۳/ ۳۸۷.
۶. ان الناس یزعمون ان فیک تیها قال: لیس بیه و لکنه عزة. روح المعانی، ۲۸/ ۱۱۵.
۷. سورة احزاب، آیه ۳۳.
۸. شواهد التنزیل، ۲/ ۵۶ و ۸۶؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ۴/ ۴۴۹.
۹. شواهد التنزیل، ۲/ ۲۰۶؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ۴/ ۸۲۰؛ مقتنیات الدرر، ۱۰/ ۲۲.
۱۰. تفسیر القرآن العظیم، ۶/ ۳۷۰؛ شواهد التنزیل، ۲/ ۳۲.
۱۱. برای نمونه، ر. ک به: الدر المثور، ۵/ ۲۱۸.
۱۲. صحیح البخاری، ۳/ ۱۶۹.
۱۳. ر. ک به: المنیر، ۲۶/ ۲۳۸ و تفسیر القرآن العظیم، ۷/ ۳۴۹.
۱۴. اعلام الوری، ۱/ ۴۱۲.
۱۵. الطرائف، ۱۹۹.
۱۶. المعجم الاوسط، ۷/ ۱۱۱.
۱۷. البحر المحیط، ۳/ ۱۳۲ و ۱۳۳؛ نیز احمد بن محمد انجری در البحر المدید، ۵/ ۲۲۵ و ۲۲۶ به همین نکته تصریح کرده است.
۱۸. التسهیل لعلوم التنزیل، ۲/ ۲۵۱.
۱۹. التحرییر و التویر، ۳/ ۹۲.
۲۰. البرهان فی تفسیر القرآن، ۳/ ۳۱۷.
۲۱. تفسیر القرآن العظیم، ۷/ ۳۴۹.
۲۲. همان، ۱/ ۱۲۹.
۲۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ۴/ ۴۵۸ و ۴۵۹.
۲۴. الدر المثور، ۴/ ۳۴۲.
۲۵. الكشف و البیان، ۶/ ۳۱۴.
۲۶. احکام القرآن، ۳/ ۱۳۹۴.

۲۷. التحرير و التنوير، ۳۰/ ۴۰۵؛ الدر المشور، ۶/ ۳۷۱؛ أحكام القرآن، ۴/ ۱۹۶۳؛ تفسير القرآن العظيم، ۸/ ۴۲۵.
۲۸. الجامع لأحكام القرآن، ۱۱/ ۲۸۲ و ۲۸۳.
۲۹. البحر المحيط، ۱۰/ ۵۱۴ و ۵۱۵.
۳۰. همان، ۷/ ۷۵.
۳۱. الجامع لأحكام القرآن، ۱۱/ ۲۸۲ و ۲۸۳، به نقل از ابن عطية.
۳۲. روح البيان، ۱۰/ ۴۸۳؛ التسهيل لعلوم التنزيل، ۲/ ۵۰۰.
۳۳. فتح القدير، ۵/ ۵۷۷.
۳۴. المنير، ۳۰/ ۳۳۳.
۳۵. الجامع لأحكام القرآن، ۲۱/ ۱۳۳.
۳۶. تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، ۸/ ۴۲۶.
۳۷. تأليف سيد حسن شيرازي، دارالعلوم كويت، ۱۴۲۷ ق.
۳۸. تأليف علي مؤيدي، چاپ مؤسسة البلاغ، ۱۴۱۹ ق.
۳۹. تأليف مصطفى محسن الموسوي و الشيخ محمد شرارة العاملي، دارالصفوة، ۱۴۲۴ ق.
۴۰. تأليف مصطفى موسوي آل اعتماد، نشر محمد حسين اعتماد، ۱۳۸۲ ش.
۴۱. مركز تحقيقات باقر العلوم، نشر معروف، ۱۳۸۲ ش.
۴۲. المنير، ۹/ ۲۲۲.
۴۳. ابو اخزم طائي جد حاتم طائي است كه چندين پسر داشته، اخزم، از دنيا مي رود، پسران اخزم به جدشان هجوم مي برند و او را كتك مي زنند و خون آلودش مي كنند. جدشان آنان را در خوي بد، به پدرشان اخزم تشبيه مي كند و از آن پس، ضرب المثل مي شود در افراد درشتخو و بد اخلاق.
۴۴. الجامع لأحكام القرآن، ۷/ ۳۵۰ و ۳۵۱.
۴۵. ر. ك: موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ۷۳۷.
۴۶. الكشاف، ۳/ ۴۸۰.
۴۷. جامع البيان، ۲۵/ ۳۳.
۴۸. تفسير العياشي، ۱/ ۱۴.
۴۹. الكشف و البيان، ۸/ ۲۲۵ و ۲۲۶.
۵۰. بحار الانوار، ۴۳/ ۳۳۱.
۵۱. ارشاد القلوب، ۱/ ۱۶۰.
۵۲. الكافي، ۱/ ۲۹۴؛ مستند احمد، ۴/ ۳۷۱.
۵۳. ارشاد القلوب، ۱/ ۱۶۱.
۵۴. بحار الانوار، ۸۹/ ۳۲.
۵۵. كافي، ۲/ ۵۹۹ و ۶۰۰.
۵۶. ارشاد القلوب، ۱/ ۱۶۱. ابن خبیر در وسائل الشيعة، ۱۸/ ۱۵۱ از پیامبر نقل شده است.
۵۷. جواهر الحسان، ۱/ ۱۳۹ و ۱۴۰.
۵۸. جامع البيان، ۱/ ۲۷.
۵۹. المحرر الوجيز، ۱/ ۴۱.
۶۰. البحر المحيط، ۱/ ۱۱۹.
۶۱. الجامع لأحكام القرآن، ۱/ ۳۲.
۶۲. همان/ ۳۳. نیز ر. ك: به البرهان فی علوم القرآن، ۲/ ۱۶۲، به نقل از شعب الایمان بیهقی.
۶۳. تفسير القرآن العظيم، ۱/ ۶.
۶۴. بيان المعاني، ۱/ ۸.
۶۵. احكام القرآن، الكيا الهراسي، ۳/ ۱۹؛ سواطع الالهام، مقدمه/ ۱۳.
۶۶. البرهان فی علوم القرآن، ۲/ ۱۶۲ به نقل از المدخل.
۶۷. همان/ ۱۶۲ و ۱۶۳. همین نظر را سیوطی نیز در الاتقان، ۲/ ۴۷۴، به نقل از المدخل آورده است.
۶۸. الميزان، ۱/ ۷۳.
۶۹. همان.
۷۰. الدر المشور، ۳/ ۲۷۵؛ روح المعانی، ۶/ ۱۴؛ العقد الفريد، ۴/ ۲۱.
۷۱. احكام القرآن، ۴/ ۳۵۵.
۷۲. جامع البيان، ۱۰/ ۱۸؛ بيان المعاني، ۱/ ۲۴؛ الدر

- ٩٤ . الجامع لأحكام القرآن، ١٠٢/٢١ .
- ٩٥ . تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم)، ١٠/٣٤٤٤؛ روح المعاني، ١٥/٣٨٤ .
- ٩٦ . همان .
- ٩٧ . التوحيد/٣٨٢ .
- ٩٨ . روح البيان، ٩/٥٣٨؛ الكشاف، ٤/٥٢٣ .
- ٩٩ . المحرر الوجيز، ٣/٤١٩ .
- ١٠٠ . روح البيان، ٤/١٤٧ و ٤/١٤٨؛ غرائب القرآن، ٤/٣٢٢؛ الكشاف، ٢/٤٠٢ .
- ١٠١ . وسائل الشيعة، ٤/١١٩٩ .
- ١٠٢ . غرائب القرآن، ٦/٥٨٥؛ مفاتيح الغيب، ٣٢/٣٤٠ .
- ١٠٣ . شرح اصول الكافي، ١/٣٠٥ .
- ١٠٤ . جامع البيان، ٢٦/٢٣٣ و ٢٣٣/٢٣٥ .
- ١٠٥ . همان/٢٣٥ .
- ١٠٦ . الجامع لأحكام القرآن، ١٧/٢٥؛ مجمع البيان، ٩/٢٢٥؛ مقتنيات الدرر، ١٠/٢٢٢ .
- ١٠٧ . جامع البيان، ٢٧/٥١ .
- ١٠٨ . البرهان في تفسير القرآن، ج ٣، ص ٢٤٤ .
- ١٠٩ . مفردات الفاظ القرآن، مادة لب .
- ١١٠ . مفاتيح الغيب، ٥/٢١٧ و ٥/٢١٨ .
- ١١١ . الصافي، ١/١٨١ .
- ١١٢ . الجامع لأحكام القرآن، ٧/٣٤٧ .
- ١١٣ . مراح لب، ٢/٨ و ٧/٨ .
- ١١٤ . مفاتيح الغيب، ٢١/٥٢٧ .
- ١١٥ . كافي، ٥/٥٤٧ .
- ١١٦ . الميزان، ١٠/٣٢٨ .
- ١١٧ . أحكام القرآن، ابن العربي، ٣/١٠٧٨؛ أحكام القرآن (الكنيا هراسي)، ٤/٢٣٠ .
- ١١٨ . أحكام القرآن، ابن العربي، ٣/١٠٧٩ .
- ١١٩ . تحف العقول/٢٣٢ .
- المنثور، ٣/١٨٨؛ تفسير القرآن العظيم، ٤/٥٨ .
- ٧٣ . تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم)، ١٠/٣٤٤٤؛ الدر المنثور، ٥/١٢٧ .
- ٧٤ . الوجيز في تفسير القرآن العزيز، ٣/١٦٢ .
- ٧٥ . براهي نمونه ر . ك: الارشاد، ٢/١٦٤؛ كشف الغمة، ٢/١٥٩؛ الامالي شيخ طوسي/٢٧٥ .
- ٧٦ . مجمع البيان، ٩/٤٤ .
- ٧٧ . روح المعاني، ١١/١٣٢ .
- ٧٨ . همان .
- ٧٩ . البحر المحيط، ٨/٤٣٩؛ المحرر الوجيز، ٤/٣٦٣ .
- ٨٠ . جامع البيان، ٢١/٦٩ .
- ٨١ . البحر المحيط، ١٠/٤٢٣ .
- ٨٢ . تفسير القرآن العظيم، ٨/٣٥٨؛ روح المعاني، ١٥/٢٩٦؛ مجمع البيان، ١٠/٧٠٨؛ الدر المنثور، ٦/٣٣٢؛ البحر المحيط، ١٠/٢٢٣ .
- ٨٣ . جامع البيان، ٣٠/٨٣ .
- ٨٤ . الميزان، ١٥/١٠٧ .
- ٨٥ . بحار الانوار، ٢٣/٣٥٨ .
- ٨٦ . آل عمران/١٩٣؛ انسان/٥؛ انقطار/١٣؛ مظفين/١٨ و ٢٢ .
- ٨٧ . مناقب آل أبي طالب، ٣/١٧٠؛ بحار الانوار، ٢٤/٣ .
- ٨٨ . بحار الانوار، ٢٤/٢٦٤ .
- ٨٩ . البرهان في تفسير القرآن، ٥/٢٥٦ .
- ٩٠ . الامالي طوسي/٥٧٢؛ بحار الانوار، ٦٩/١٥١ و ١٥٦ .
- ٩١ . مفردات الفاظ القرآن، مادة نعم .
- ٩٢ . تحف العقول/١٧٧ .
- ٩٣ . تفسير القرآن العظيم، ٨/٤١٤؛ تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم)، ١٠/٣٤٤٤؛ الدر المنثور، ٦/٣٦٢ .